

## قرآن و شبهات یهودیان

تاریخ دریافت: ۱۳۸۶/۱۱/۰۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۶/۱۲/۰۸

دکتر منصور پهلوان\*

فهیمة کلباسی اصفهانی\*\*

### چکیده

قرآن کریم معجزه همیشه جاویدی است که تمامی انسان‌ها را جهت هدایت و دستیابی به طریق صحیح زندگی دعوت کرده است. این کتاب آسمانی به بررسی باورها و شبهه‌های باطل یهودیان و علل ابطال آن پرداخته است.

این مقاله درصدد مشخص کردن شبهات شاخص یهودیان است که توسط آنان در صدر اسلام مطرح شده و قرآن کریم با بیان «وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»، گفتار آنان را تکذیب کرده و در هر مورد انگیزه‌های پنهان آنان را آشکار کرده است و بجاست که روش‌های گوناگون قرآن کریم در مواجهه با شبهه‌هایی که یهودیان ابراز داشته‌اند، مورد مذاقه قرار گرفته و جهت پاسخ‌گویی به شبهه‌های وارد شده بر قرآن کریم در جهان امروز استفاده گردد.

### واژگان کلیدی

قرآن، شبهه، بنی اسرائیل، یهود

---

\* استاد رشته علوم قرآن و حدیث دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران pahlawan@ut.ac.ir

\*\* هیئت علمی دانشگاه پیام نور تهران

fah\_kalbasiifahani@yahoo.com

و عضو پژوهشی دانشگاه امام صادق(ع) واحد خواران

### بیان مسئله

شناخت شبهه‌های یهودیان و نحوه مقابله قرآن کریم با آنان در جهت آموزش مسلمانان برای راهیابی به یک مجموعه روش‌های قانونمند اسلامی برای تعدیل برخورد صحیح با شبهه‌های جهان امروز، امری اجتناب‌ناپذیر است و این شناسایی در عرصه پرمخاطره امروز که گروه‌های مختلف به شبهه‌پراکنی گوناگون علیه قرآن و پیامبر اسلام (ص) پرداخته‌اند، بسیار حائز اهمیت است و از این طریق، می‌توان دست مخالفان حق را از دامان پاک اسلام و مسلمانان کوتاه کرد.

### شبهات یهود

#### ۱. یهود وارث دین ابراهیم (ع)!

یهودیان خود را از حیث نسب و نسل، ذریه حضرت ابراهیم (ع) می‌دانند که این انتساب صحّت دارد؛ همچنین، ایشان خود را از حیث دین، اعتقادات، نبوت و رسالت وارث ابراهیم (ع) برمی‌شمارند، درحالی‌که این مسئله، درباره ایشان کذب و تحریف است و آن‌ها بین این دو مقوله تمایزی قائل نیستند (الخلف، ۲۰۰۶م، صص ۶۷-۶۸)، ولی این دو امر درباره ایشان، دو مسئله کاملاً مجزا از یکدیگر است. یهودیان وارثان نسب ابراهیم (ع) هستند، اما وارثان راستین دین و رسالت، تنها صالحان و مؤمنانند؛ یعنی کسانی که با بعثت محمد (ص) راه او را برگزیدند، نه یهودیانی که به خدا و دین ابراهیم (ع) کفر ورزیدند، انبیای الهی را کشتند و رسولان را تکذیب کردند.

### نقد

خداوند در قرآن به این گمان باطل یهود اشاره می‌کند و آن را چندین بار باطل می‌شمارد و رد می‌کند؛ «ای اهل کتاب! چرا درباره ابراهیم، گفتگو و نزاع می‌کنید (و هر کدام، او را پیرو آیین خودتان معرفی می‌کنید)؟...»، «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ...» (بقره: ۱۲۴ و ۱۴۰؛ آل عمران: ۶۵). امامت از طریق نسب به ارث نمی‌رسد و با هر کردار و عملکردی نمی‌توان وارث رسالت و دیانت بود، آن هم تنها به واسطه انتساب نسبی. این وراثت تنها شایسته مؤمنان و صالحان است و بر کافران و ستمکاران حرام است؛ «... لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»، یهودیان به واسطه ظلم و کفرشان شایستگی عهد الهی را

ندارند. ابراهیم(ع) به‌طور خاص در این زمینه مورد اشاره قرآن است، آن زمان که آن حضرت(ع) در صحرای خشک و بی‌آب و علف خدا را می‌خواند، «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَ...» (ابراهیم: ۳۵-۳۶) و می‌فرماید: هرکس از من پیروی کند، حتی اگر از نسل و ذریه من نباشد، از من است و هرکس از فرزندان من که راه خیر از راه من برنگزیند، از من نیست و به‌طور خاص و ویژه از فرزند خود اسماعیل(ع) (بر اساس نص کتاب مقدس و تورات فرزند اول حضرت ابراهیم، حضرت اسماعیل بوده است) (الباش، ۲۰۰۲م، ج ۱، ص ۱۶۰) که با هم خانه خداوند را ساختند، یاد می‌کند و در دعای خود او را مشخص می‌کند:

«رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ...» (بقره: ۱۲۸).

قرآن تصریح می‌کند امت محمد(ص) وارثان دین و رسالت ابراهیم(ع) هستند؛ زیرا شرط لازم برای وراثت ایمانی در آن‌ها تحقق یافته است و آن‌ها مخلصانه و از روی ایمان و یقین تسلیم خداوند هستند؛

«إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» (آل عمران: ۶۸)؛

«سزاوارترین مردم به ابراهیم(ع)، آن‌ها هستند که از او پیروی کردند، و (در زمان و عصر او، به مکتب او وفادار بودند، همچنین) این پیامبر و کسانی که (به او) ایمان آورده‌اند (از همه سزاوارترند) و خداوند، ولی و سرپرست مؤمنان است.»

«شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ...» (شوری: ۱۳)؛

«آیینی را برای شما تشریح کرد که به نوح توصیه کرده بود و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم این بود که دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید! و بر مشرکان گران است آنچه شما آنان را به سویش دعوت می‌کنید. خداوند هرکس را بخواهد برمی‌گزیند، و کسی را که به سوی او بازگردد، هدایت می‌کند.»

شایستگی وراثت دین و رسالت ابراهیم(ع) و جانشینی او در امت مسلمان بروز یافت که از مظاهر آن انتخاب نام «مسلمان» برای امت محمد(ص) است؛ «...هُوَ سَمَّاكُمُ

الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا...» (حج: ۷۸)؛ «و در راه خدا جهاد کنید، و حق جهادش را ادا نمایید! او شما را برگزید، و در دین (اسلام) کار سنگین و سختی بر شما قرار نداد، از آیین پدرتان ابراهیم(ع) پیروی کنید! خداوند شما را در کتاب‌های پیشین و در این کتاب آسمانی «مسلمان» نامید، تا پیامبر(ص) گواه بر شما باشد...».

از دیگر جلوه‌های قرآنی در ابطال پندار یهودیان: «وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ...» (بقره: ۱۳۰) که قرآن تصریح می‌کند که هرکس از دین ابراهیم(ع) و پیروی از محمد(ص) روی برگرداند، نادان و احمق است و در آیات:

«وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا... وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ \* صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ \* قُلْ أَتَحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا...» (بقره: ۱۳۵-۱۴۱)؛

خداوند از آن‌ها می‌خواهد به خود و آیین خود فکر کنند و با افتخارات پوچ تاریخ خود و گمان‌های باطلی در مورد وارث بودن خویش، زندگی نکنند بلکه اعمال خود و دین خود را خالص کنند و به‌واقع، خود را تسلیم خداوند سازند. هرکس نتیجه اعمال خود را می‌بیند، ابراهیم(ع) و پیروان او نتیجه‌کردار و اعمال نیک خود را می‌بینند و نزد خداوند بهره‌مند می‌شوند. نکته قابل توجه این است که هر دو آیه با یک سیاق و سبک واحد و عبارات و کلمات واحد، شبهه یهودیان را رد می‌کند. در واقع، در این آیات تکرار وجود ندارد و بر اساس مقتضای سیاق، هدف مطلوب در آیه دوم، هدفی است که در آیه اول انتظار می‌رود. همان‌گونه که آیه ۱۳۴ سوره بقره، حقیقت دین ابراهیم، اسماعیل، اسحاق و یعقوب را روشن می‌سازد و آن این است که دین تمامی آنان دین حضرت محمد(ص) است. از یهودیان می‌خواهد برای پذیرفته شدن نزد خداوند به دین محمد(ص)، درآیند. در آیه ۱۴۰ سوره بقره، شبهه آنان مبنی بر وراثت دین ابراهیم(ع) و انبیای گذشته نسل او رد می‌شود و تصریح می‌گردد وراثت خون و نسب، ملاک نیست بلکه ملاک وراثت، دین و ایمان است. تمام آیات مربوط به این مسئله (وراثت دین، علم، کتاب، ایمان) همگی در یک سیاق و سبک هستند و در تمامی آیات مربوط، سخن از انبیای بنی اسرائیل و اشاره به برخی از داستان‌های بنی اسرائیل و رد شبهه‌های آنان است.

## تحلیل شیوه قرآن

با توجه به آنچه گذشت، به نظر می‌رسد منطق قرآن کریم در برخورد با شبهه یهودیان روشن می‌نماید:

یک. یهودیان به واسطه ظلم و کفرشان شایستگی عهد الهی را ندارند. دو. ملاک وراثت دین حضرت ابراهیم(ع)، خون و نسب نیست بلکه ملاک وراثت، دین و ایمان است.

سه. خداوند آیینی را برای شما مردم تشریح کرد که به نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد توصیه کرده بود که دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید. چهار. جز افراد سفیه و نادان، چه کسی از آیین ابراهیم(ع)، روگردان خواهد شد؟! پنج. خداوند مؤمنان را در کتاب‌های آسمانی پیشین و این کتاب آسمانی یعنی قرآن، «مسلمان» نامید.

شش. وارثان راستین دین و رسالت، تنها صالحان و مؤمنانند؛ یعنی کسانی که با بعثت حضرت محمد(ص)، راه او را برگزیدند.

آنچه بر این اساس می‌تواند الگو قرار گیرد، این است که قرآن کریم، وارث دین و پیرو حقیقی بودن برای حضرت ابراهیم(ع) و سایر انبیای الهی را ایمان و عمل صالح معرفی می‌کند و بدین ترتیب، مدعیان دروغین را از گروه حقیقی، غربال می‌کند و تنها یک کشیدن عنوان یک دین، فرد را شایسته قرار گرفتن در زمره ایشان قرار نمی‌دهد بلکه هرکس ایمان و عملش، با ملاک‌های الهی همخوانی داشته باشد، در صفوف مسلمین و پیرو انبیاء و اسلام قرار می‌گیرد و این قرآن کریم است که با پیروی از فرمان‌های آن به بهترین مسیر، یعنی راه و جاده سعادت دنیوی و اخروی دست یافت.

## ۲. یهودی بودن حضرت ابراهیم(ع)!

یهودیان حضرت ابراهیم(ع) - جد بزرگوار انبیای الهی - را یهودی می‌دانند. مسیحیان نیز او را نصرانی و مشرکان عرب او را منتسب به آیین خود می‌دانند؛ زیرا هر دسته می‌کوشند تا با انتساب این انسان فاضل و پسندیده به جماعت خود تأییدی برای آیین خود و وجهه‌ای نزد دیگران یابند و چه کسی بهتر و برتر از ابراهیم خلیل‌الله(ع) جد بزرگ انبیای الهی: «وَنَجِّنَاهُ وُلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ» (الانبیاء: ۷۱)، این

سرزمین مقدس برای ابراهیم یهودی و فرزندان یهودی است و تا روز قیامت سرزمین آن‌ها خواهد بود!! آنان برای اثبات شبهه خود به نسب استناد می‌کنند.

### نقد

قرآن کریم به این پندار باطل یهود اشاره می‌کند:

«أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ أَلَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» (بقره: ۱۴۰)؛

و می‌فرماید: یهودیان علم ندارند و از روی جهل این‌گونه می‌پندارند و درواقع، با کتمان شهادت خداوند ستمکارند. خداوند تنها از حقیقت با خبر است و تنها اوست که می‌داند که آیا ابراهیم(ع) یهودی بوده یا نبوده است. خداوند همواره از ابتدای طرح چنین شبهه‌هایی، با قاطعیت پاسخ آنان را داده است. قرآن مجادله یهود و نصاری را بر سر حضرت ابراهیم(ع) رد می‌کند و می‌گوید: ابراهیم(ع) نه یهودی است و نه نصرانی، بلکه مسلمان است و امت مسلمان از هر امت دیگری به ابراهیم(ع) سزاوارترند (البغوی الشافعی، ۱۹۹۵م، ج ۱، صص ۴۷۰-۴۷۱):

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ...» (آل عمران: ۶۵-۶۸)؛ شاید مخالفان بگویند که اگر قرآن، به دلیل نزول تورات و انجیل پس از ابراهیم(ع)، یهودی و نصرانی بودن او را رد می‌کند، چطور ابراهیم(ع) را حنیف و مسلمان می‌شمرد، درحالی‌که دوران ظهور اسلام و مسلمین قرن‌ها بعد از یهود و نصاری است. پاسخ این پرسش کاملاً روشن و واضح است. قرآن تصریح می‌کند ابراهیم(ع) حنیف و مسلمان است، زیرا اسلام تنها دین محمد(ص) نیست بلکه دین تمامی انبیای گذشته است:

«أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» (بقره: ۱۳۳)؛

معیار انتساب، دین است؛ نه خون و نسل و نژاد. از این رو، ابراهیم(ع) را باید مسلمان دانست و امت مسلمان بیش از هرکسی (حتی یهودیان) سزاوار انتساب ابراهیم(ع) به خود هستند.

### تحلیل

با توجه به آنچه گذشت، به نظر می‌رسد قرآن کریم در برخورد با شبهه یهودیان، منطقی روشن کردن نیرنگ یهودیان را دنبال می‌کند که یهود با نیرنگ در این موضوع، چندین هدف را دنبال می‌کند:

یک. این وهم و گمان را در ذهن دیگران ایجاد کنند که آن‌ها نسل ابراهیم(ع) و فرزندان و ذریه او هستند و با انحصار آن در خود، شاخه دیگر ذریه ابراهیم(ع) - یعنی اسماعیل(ع) - را نادیده انگارند (بقره: ۱۴۰).

دو. این گمان را در دیگران تقویت کنند که دین پذیرفته شده الهی تنها دین و آیین یهودیان است و چون این دین به حضرت ابراهیم(ع) منتسب است، تنها دین نازل شده که مورد تأیید و رضایت خداست، دین یهود است (بقره: ۱۴۰).

سه. این تصور را در ذهن ایجاد کنند که آن‌ها بیش از هرکس سزاوار سکونت در سرزمین مقدس‌اند؛ زیرا خداوند متعال این سرزمین را برای ابراهیم(ع) و ذریه او قرار داد (انبیاء: ۷۱).

چهار. آن‌ها یهودی و از نسل حضرت ابراهیم(ع) هستند، لذا ابراهیم(ع) نیز تنها یهودی می‌تواند باشد (بقره: ۱۴۰).

پنج. انبیای الهی، همه در برابر خداوند تسلیم بوده و اسلام آورده‌اند (بقره: ۱۳۳). شش. معیار انتساب به حضرت ابراهیم(ع) دین است و نه خون، نسل و نژاد (ابراهیم: ۳۵-۳۶).

هفت. معیار پیرو ابراهیم(ع) بودن پایبندی به فرمان‌های الهی است که چه یهود و چه نصاری و چه مسلمان واجد این شرائط را شامل می‌گردد (آل عمران: ۶۸).

هشت. خدا یکتاست و انبیای فرستاده او، آیین یکتاپرستی را به بشر آموختند و مسلماً چنین وحدتی، مستلزم یکسان بودن آیینی مشخص از ابتدا تا انتهاست و آن تسلیم بودن در برابر خدا و سرسپاری بر اطاعت او و فرستادگانش است (بقره: ۱۳۶).

## ۳. پیروی از آیین یهود، تنها راه هدایت!

یهودیان مدعی هستند که تنها راه آنان حق است و به هدایت و حقیقت می‌انجامد و هرکس یهودی نباشد، درواقع، هدایت‌یافته نیست (الجزائری، ۲۰۰۲م، ص ۴۴) و مخالفان طریقت آنان، درحقیقت، به دور از راه درست هستند. شهادت خداوند مبنی بر حنیف بودن ابراهیم(ع) و بریء بودن از یهودیت و نصرانیت نزد اهل کتاب وجود دارد که از طریق قرآن به آن‌ها ابلاغ شده است. این آیه می‌تواند در انکار و عدم اقرار اهل کتاب به خبر قرآن- یهودی و نصرانی نبودن ابراهیم(ع)- باشد. وقتی کلام‌الله به تبعیت از پیامبر(ص) دعوت کرد، برخی از اهل کتاب به او ایمان آوردند و از اوصاف و نشانه‌های ذکرشده در کتاب‌هایشان سخن گفتند (حبنکه الميدانی، ۲۰۰۲م، ص ۴۱).

برخی نیز موارد ذکرشده در این دو کتاب را منکر نشدند، ولی گفتند مدلول این اشارات، پیامبری است که هنوز نیامده است. لذا برخی از اهل علم و اهل تحقیق در گذشته و حال، بشارت‌ها و اوصاف واردشده در این دو کتاب را تحقیق و بررسی کردند و وجه انطباق آن‌ها را با حضرت پیامبر(ص) روشن ساختند. به طوری که کوچک‌ترین تردیدی برای طالب حقیقت باقی نمی‌ماند که او همان رسولی است که انبیاء به بعثت و رسالتش بشارت دادند. از جمله این بشارت‌ها مطلب بیان‌شده در داستان حضرت داوود(ع) در کتاب مقدس فعلی است:

«... ذریت تو را که از صلب تو بیرون آید، بعد از تو استوار خواهم ساخت، و سلطنت او را پایدار خواهم نمود، او برای اسم من خانه‌ای بنا خواهد نمود و کرسی سلطنت او را تا به ابد پایدار خواهم ساخت» (کتاب مقدس: ۲ سمئیل، ۴/۷-۱۶).

لذا، حضرت محمد(ص) از سلالهٔ پاک حضرت اسماعیل(ع) است که با پدر بزرگوارشان خانهٔ خدا را به اسم «بیت‌الله» بنا کردند و در آیه ۱۴۱ سوره بقره، خداوند متعال به اهل کتاب هشدار می‌دهد که به اتکای انتساب به اجداد صالح و پیامبر و شفاعت اجدادشان نباشند، زیرا درواقع، این اعتماد نوعی امید واهی و خیال و پنداری باطل است و آیه مؤکداً به اهل کتاب گوشزد می‌کند در مقابل شما دینی قرار دارد که به پیروی از آن دعوت شدید، دعوتی که توأم با دلیل، حجت و برهان است. پس در دلایل



صحت آن و حکم والای آن بیاندهشید و به ادعای اینکه پیامبران گذشته بر طریقت شما بودند، این دین را رد نکنید؛ زیرا این ادعا سودی به حال شما ندارد. به طور خلاصه، این دسته از آیات ادعای یهودیان را مبنی بر اینکه هدایت در پیروی از آیین آنهاست، تکذیب می‌کند و دلایل و شواهدی برای روشن شدن افترای آنان اقامه می‌نماید و به دین حق رهنمون می‌کند و به پذیرش آن دعوت می‌نماید و آنها را نسبت به مجادله در دین خدا، آن هم بدون علم، تویخ می‌کند و از اینکه به اتکای شفاعت اجدادشان که همگی جزء صالحان و پیامبران بودند، از راه راست منحرف شوند، بر حذر می‌دارد.

#### نقد

این ادعای یهودیان در آیات قرآن کریم مطرح شده است (بقره: ۱۳۵-۱۴۰). از آنجایی که هم یهودیان و هم مسیحیان، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب و اسباط را از اهل دین و آیین خود می‌شمردند، یهودیان آن حضرات را یهودی، و مسیحیان، مسیحی می‌پنداشتند و معتقد بودند که آیین و کیش حق از نصرانیت و یهودیت همان آیین و کیشی است که به موسی و عیسی (ع) دادند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۱۲).

«از ابن عباس روایت است: عبدالله بن صوریاء الأعمور به پیامبر (ص) گفت: تنها ما هدایت شده هستیم، پس محمد از ما پیروی کن تا هدایت شوی! نصاری هم همین را گفتند و خداوند آیات مذکور سوره بقره را نازل فرمود» (ابن کثیر الدمشقی، ۲۰۰۶م، ج ۱، ص ۳۲۱؛ سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۴۰).

عبارت «وَقَالُوا كُونُوا هُودًا»، حکایت از ظن و خیال اهل کتاب دارد و اینکه هریک از یهودیان و مسیحیان هدایت را منحصر به تبعیت از آیین خود می‌دانستند و هریک دیگری را تکفیر می‌کرد؛ آنگاه خداوند پاسخ لازم را به رسولش بیان می‌کند: «قُلْ بَلْ مَلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»، ملت به معنای دین است؛

«حنیف: یعنی مستقیم، متمایل از باطل به سوی حق و به همین جهت، شریعت ابراهیم «حنفیه» یعنی متمایل از یهودیت و نصرانیت نامیده شده است و در حدیث است که محبوب‌ترین شریعت‌ها در نزد خدا، «حنفیه» است که بر اساس سهولت پایه‌گذاری شده است و آن شریعت اسلام است که در آن مشقتی نیست» (طبرسی، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۰۲).

حنیف در اصل به معنای روی برگرداندن از هر دین باطل، به سوی دین حق است. وصف ابراهیم(ع) به حنیف، در واقع، متضمن این معناست که آن حضرت(ع) از ادیان باطل دوران خویش به دین حقی که خداوند به وی فرمود، رو کرد. برخی از مفسران حنیف را مشتق از واژه «حنف» به معنای اعتدال و مستقیم بودن می‌دانند. فخررازی می‌گوید:

«اهل لغت 'زبان‌شناسان' درباره‌ی واژه 'حنیف' دو نظر دارند: اول. 'حنیف' به معنای مستقیم است. از این رو، وقتی به لنگ، حنیف می‌گویند که به سلامتی او خوشبین و امیدوار باشند و این شبیه آن است که به شخص مریض، سلیم و سالم اطلاق شود یا در مورد مهلکه، تعبیر 'مفازه' به معنای جای امن یا پناهگاه به کار رود. به روایت از محمد بن کعب القرظی هرکس تسلیم خداوند شود و انحراف در زمینه‌ای نداشته باشد، حنیف نامیده می‌شود. دوم. 'حنیف' یعنی 'مایل'، زیرا 'احنف' کسی است که هریک از پاهایش از ناحیه انگشت به سوی پای دیگر کج و متمایل است. 'تحنف' یعنی کج شد، مایل شد. معنای آیه این است که ابراهیم(ع) به دین خداوند مایل شد و بدان رو کرد و قول خداوند 'بَلْ مِلَّةَ اِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا'، در واقع، مخالفت با یهودیان و مسیحیان است» (فخررازی، ۱۴۲۰، ج ۴، صص ۷۰-۷۱).

لذا هر دو دسته از مفسران به یک معنا قائل‌اند و هر دو، رو کردن به باطل را از حنیف نفی می‌کنند و پایداری در راه حق و بر جاده حق بودن را صفت حنیف می‌دانند. «بَلْ» در ابتدای جمله «قُلْ بَلْ مِلَّةَ اِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا»، مفهوم جمله قبل - «وَقَالُوا كُونُوا هُودًا» - را نفی نموده، اثبات می‌کند که هدایت تنها در تبعیت از روش و راه ابراهیم(ع) و پیروان او، یعنی محمد(ص) است. در این دو بخش از آیه، یهودیان به تبعیت از آیین صحیح و راه و روش مستقیم و دور از شرک ابراهیم(ع) دعوت می‌شوند و با تلویح اشاره می‌شود که آیین آنان درست نیست و بر جاده مستقیم حق، قرار ندارد و ادعای آنان در پیروی از ابراهیم(ع)، ادعایی بی‌اساس است؛ زیرا آن‌ها برای خداوند شریک قائل می‌شوند و به خداوند نسبت ناروا می‌دهند.

علامه طباطبایی می گوید:

«اینک در این آیه نتیجه می گیرد که اختلاف و انشعاب‌هایی که در بشر پیدا شده، دسته‌ای خود را یهودی، و دسته‌ای دیگر مسیحی خواندند، همه ساخته‌های هوی و هوس خود بشر است، ... و سخن کوتاه اینکه جمله 'وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى' اجمال این تفصیل است که یهود گفتند: بیاید همه یهودی شوید، تا هدایت یابید، نصاری هم گفتند: بیاید مسیحی شوید، تا همه راه یابید، و منشأ این اختلاف دشمنی ما بین ایشان با یکدیگر بود» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۱۰).

فخررازی می گوید:

«اگر گفته شود ایمان به حضرت ابراهیم، موسی و عیسی، درحالی که شریعت آن‌ها منسوخ است، چطور جایز می باشد؟ در پاسخ باید بگوییم: ما ایمان داریم که هر یک از این شرایع در دوران و در زمان خود بر پایه حق بوده‌اند و این ایمان، مستلزم تناقض نیست، اما چون یهودیان و نصاری، نبوت برخی انبیای پیشین را با وجود دلایل و معجزات به رسمیت شناختند ولی نبوت حضرت محمد(ص) را با وجود معجزه او رد کردند، دچار تناقض شدند و همینجاست که تفاوت ما با آنان روشن می شود» (فخررازی، ۱۴۲۰، ج ۴، ص ۷۲).

قرطبی می گوید:

«اسباط جمع سبط به معنای نوه است. فرزندان یعقوب، نوادگان ابراهیم و اسحاق(ع)، اسباط نامیده می شوند. قرطبی می گوید: اسباط دوازده فرزند یعقوب(ع) هستند. فرزندان هرکدام از این‌ها یک امت شده‌اند. و روایتی از ابن عباس این معنا را روشن می سازد: تمام انبیای الهی از بنی اسرائیل هستند، به جز ده نفر: نوح، شعیب، هود، صالح، لوط، ابراهیم، اسحاق، یعقوب، اسماعیل و محمد(ص)» (قرطبی، ۱۳۶۴ش، ج ۲، ص ۱۴۱).

خداوند سبحان در این آیه بدون تکرار فعل، عیسی(ع) را به موسی(ع) عطف کرده است؛ زیرا عیسی(ع) در تصدیق تورات آمد و تنها برخی احکام ساده آن را منسوخ

کرد: «وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَلَا حِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ...» (آل عمران: ۵۰)، خداوند ایمان به خود را بر سایر ایمان‌ها مقدم می‌داند؛ زیرا ایمان به انبیاء و آنچه بر آن‌ها نازل شده، در واقع، متوقف بر ایمان به خداوند متعال است. سپس ایمان به آنچه بر ما مسلمانان نازل شده یعنی «قرآن»، بر سایر کتب آسمانی و شریعت‌ها مقدم گشته است؛ زیرا ایمان به قرآن باید هم به صورت اجمالی و هم باید به صورت کامل و شامل باشد، اما ایمان اجمالی به شریعت انبیای پیشین کفایت می‌کند؛

«منظور از آنچه بر مسلمانان نازل شده، قرآن و یا معارف قرآنی است، و سپس آنچه را که بر ابراهیم، اسماعیل، اسحاق و یعقوب نازل شده، و بعد از آن، آنچه بر موسی و عیسی (ع) نازل شده، ذکر کرد، و اگر موسی و عیسی (ع) را از سایر انبیاء جدا کرد و آنچه را بر آن دو نازل شده، به خصوص ذکر کرد، بدان جهت بود که در آیه شریفه روی سخن با یهود و نصاری بود، و آن‌ها مردم را تنها به سوی آنچه بر موسی و عیسی (ع) نازل شده، دعوت می‌کردند» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۱۲)؛

«لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ» (بقره: ۱۳۶)، نباید میان انبیای الهی تفاوت قائل شد و باید به کلیه انبیای الهی ایمان داشت. ایمان به یکی و کفر به دیگری، در واقع، به معنای کافر شدن به تمامی آنان است. «فَقَدْ اهْتَدَوْا» به معنای ترغیب برای پیروی از حق و حقیقتی است که مؤمنان تابع آن می‌باشند. اگر مثل شما ایمان آوردند، هدایت شده هستند و به بلوغ و رشد رسیده‌اند؛

«آوردن کلمه مُثَلٌّ، با اینکه اصل معنا (فَإِنْ ءَامَنُوا بِمِثْلِ مَا ءَامَنْتُمْ بِهِ، پس اگر ایمان آورند به آنچه شما بدان ایمان آورده‌اید)، است، به این منظور بوده که با آوردن آن، شاهرگ دشمنی و جدال را زده باشد، چون اگر می‌فرمود: (آمِنُوا بِمَا آمَنَّا بِهِ، ایمان آورید به همان دینی که ما بدان ایمان آوردیم)، ممکن بود در پاسخ بگویند: (نه، ما تنها به آنچه بر خودمان نازل شده ایمان می‌آوریم، و به غیر آن کافریم) همچنان‌که همین پاسخ را دادند؛ ولی اگر به جای آن بفرماید: که همین‌طور هم فرمود: ما به دینی ایمان آوردیم که مشتمل نیست جز بر حق، و در آن غیر از حق چیزی نیست، پس شما هم

به دینی مثل آن ایمان بیاورید که غیر از حق چیزی در آن نباشد، در این صورت، خصم دیگر بهانه‌ای ندارد که جدال کند، و جز پذیرفتن، چاره‌ای ندارد، چون آنچه خود او دارد، حق خالص نیست» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۱۱).

«وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ» حال آنان در روگردانی از دعوت الهی بیان می‌شود. خداوند به پیامبر (ص) و مؤمنان وعده می‌دهد که در مقابل آن‌ها یاری‌شان کند و از شر آن‌ها در امان بدارد. خداوند با مبالغه در وصف این صفت را، دربرگیرنده آن‌ها همچون دربرگرفتن مظروف توسط ظرف بیان می‌نماید و شدت مخالفت و عناد آنان را روشن می‌سازد. در ادامه آیات، خداوند به پیامبر خود دستور می‌دهد تا با تذکر یادآوری بیشتر، دلایل آنان را تکذیب نماید؛ «قُلْ أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ». دو دلیل در ابطال ادعای اهل کتاب است. آن‌ها ادعا کردند که بودن امر پیامبری در میان آن‌ها شایسته‌تر است، اما در رد ادعای آنان گفته می‌شود که نسبت بندگان به خداوند متعال یک نسبت واحد است. او پروردگار و آن‌ها بنده هستند و درجه‌بندی بندگان بر اساس اعمال نیکو و اخلاص برای خداوند صورت می‌گیرد. خداوند بهتر از هرکس می‌داند که رسالتش را کجا قرار دهد و وحی خود را در هرکس شایسته بداند، قرار می‌دهد. اینک اراده کرده است وحی خود را بر حضرت محمد (ص) نازل کند و دین این پیامبر عربی امی را، دین جاودان و هدایت و نور و رستگاری دنیا و آخرت قرار دهد. در آیه، اعمال مسلمانان نیکو و اعمال مخاطبان ناپسند توصیف نشده است؛ زیرا در این صورت، مخاطبان از شنیدن سخنان حق رو برمی‌گردانند. در اینجا به‌طور کنایه و به‌گونه‌ای لطیف اشاره می‌شود که مخاطبان نسبت به خداوند اخلاص ندارند و می‌فرماید: ما نسبت به خداوند مخلص هستیم و مثل دیگران ایمان خود را به شرک نیامیخته‌ایم. استفهام در آیه همراه انکار است و انکار دلایل آن‌ها در دین خداوند و انکار گفته آن‌ها مبنی بر اینکه ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب و اسباط همگی یهودی یا نصرانی بودند، می‌فرماید: «قُلْ ءَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللّٰهُ» سخن آن‌ها با علم خداوند تطابق ندارد و خداوند به ما خبر داده است که ایشان همه از یهودیت و نصرانیت به دور و بلکه همه مسلمان بودند. یعقوب (ع) هنگام مرگ به

فرزندانش وصیت کرد که بر دین اسلام از دنیا بروند. تورات و انجیل نیز در واقع، بعد از تمامی این انبیاء نازل شده‌اند و بی‌شک هرگز اهل کتاب نمی‌توانند ادعا کنند که از خدا بیشتر می‌دانند؛ چون در صورت چنین ادعایی باید به آن‌ها بگوییم اساساً ادعای شما پوچ و باطل است. در نهایت، آیه با سخنی جامع و محکم تمامی دلایل آن‌ها را رد کرده و می‌فرماید: «...وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» (بقره: ۱۴۰)؛ هیچ‌کس ظالم‌تر از کسی که شهادت ثابت الهی را کتمان کند، نیست و خداوند شهادت می‌دهد که این انبیاء یهودی و نصاری نیستند بلکه بر دین اسلام بودند. طبری می‌گوید:

«اگر پرسیده شود: یهودیان و مسیحیان از چه شهادتی از سوی خداوند متعال در مورد ابراهیم، اسماعیل، اسحاق و یعقوب و اسباط باخبر بودند؟ در پاسخ گفته می‌شود: شهادت خداوند در مورد حنیف و مسلمان بودن انبیاء نزد یهود و نصاری در تورات و انجیل موجود بوده و خداوند به آن‌ها دستور می‌دهد از سنت و آیین خود تبعیت کنند، ولی در زمان دعوت نبی خدا(ص) به اسلام، آن‌ها منکر این مطلب شدند و گفتند: 'وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى...' (بقره: ۱۱۱) و گفتند: 'وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا...' (بقره: ۱۳۵)؛ 'و خداوند متعال این آیات را در تکذیب سخن آن‌ها و کتمان حقیقت و دروغ بستن به انبیای الهی نازل فرمود' (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۴۴۷).

### تحلیل

به نظر می‌رسد منطق قرآن کریم در برخورد با ادعای یهودیان روشن می‌نماید: یک. محبوب‌ترین شریعت‌ها در نزد خدا «حنفیه» است که بر اساس سهولت پایه‌گذاری شده است و آن شریعت اسلام است که در آن مشقتی نیست. دو. وجوب ایمان به انبیاء، زیرا ایمان به یکی و کفر به دیگری موجب کافر شدن به تمامی ایشان است.

سه. هیچ‌کس ظالم‌تر از کسی که شهادت ثابت الهی را کتمان کند، نیست و خداوند متعال شهادت می‌دهد که این انبیاء (حضرت ابراهیم و...) یهودی و نصاری نیستند بلکه بر دین اسلام بودند.

چهار. خداوند در ردّ ادعای اهل کتاب مبنی بر اینکه تنها آیین آنان طریق هدایت است و همچنین، برای ترغیب پیروی از حق و حقیقتی که مؤمنان تابع آن می‌باشند، می‌فرماید: اگر مثل شما (که از آیین خالص ابراهیم(ع) پیروی می‌کنید)، ایمان آوردند هدایت‌شده هستند و به بلوغ و رشد رسیده‌اند.

پنج. «اختلافات و انشعابات فرقی یهود و نصاری، مولود هوی و هوس‌های ایشان بوده و ساختگی است» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۱۰)،

«آنچه بر این اساس می‌تواند الگو قرار گیرد، این است که این مسائل بازیگری‌هایی است که اهل کتاب، خود در دین ابراهیم(ع) کرده‌اند، و دشمنی‌هایی که با هم داشتند، به حساب خدا و دین او گذاشتند و در نتیجه، طائفه‌های مختلف و احزابی دینی پدید آمد و متفرق گشتند، و رنگ هوی و هوس‌ها و اغراض و مطامع خود را به دین خدای سبحان، یعنی دین توحید زدند، با اینکه دین به‌طور کلی یکی بود، همچنان که معبودی که به وسیله دین عبادت می‌شود، یکی است، و آن دین ابراهیم(ع) است، و باید مسلمانان به آن دین تمسک جویند، و شقاق و اختلاف اهل کتاب را پیروی نکنند و آن را برای خود اهل کتاب بگذارند. توضیح اینکه یکی از آثار طبیعی بودن زندگی زمینی و دنیوی، این است که این زندگی در عین اینکه یکسره است و استمرار دارد، تغییر و تحول هم دارد، مانند خود طبیعت، که به‌منزله ماده برای زندگی است و لازمه این تحول آن است که رسوم و آداب و شعائر قومی که میان طوائف ملل و شعبات آن هست نیز دستخوش دگرگونی شود و ای بسا این دگرگونی رسوم، باعث شود که مراسم دینی هم منحرف و دارای دگرگونی شود، و ای بسا این نیز موجب شود که چیزهایی داخل در دین گردد، که جزء دین نبوده است، و یا چیزهایی از دین بیرون شود، که جزء دین بوده است، و ای بسا پاره‌ای اغراض دنیوی جای اغراض دینی و الهی را بگیرد (و بلا و آفت دین هم همین است) و اینجاست که دین رنگ

قومیت به خود گرفته، و به سوی هدفی غیر هدف اصلیش دعوت می‌کند، و مردم را به غیرادب حقیقیش مؤدب می‌سازد تا آنجا که رفته‌رفته کاری که در دین منکر بود، معروف، و جزء دین بشود، و مردم نسبت به آن تعصب به خرج دهند، چون بر طبق هوس‌ها و شهواتشان است و برعکس، کاری که معروف- و جزء دین بود- منکر و زشت شود و کسی از آن حمایت نکند و هیچ حافظ و نگهبانی نداشته باشد و سرانجام، کار به جایی برسد، که امروز به چشم خود می‌بینیم، که چگونه افراد متظاهر به پیروی از ادیان الهی، نقش منفی در اشاعه آیین الهی بر عهده گرفته‌اند و برخلاف فرامین الهی عمل می‌کنند و نام دین و پیروی از آیین بر آن می‌گذارند... همان‌گونه که یهود گفتند: بیایید همه یهودی شوید تا هدایت یابید؛ نصاری هم گفتند: بیایید مسیحی شوید تا همه راه یابید و منشأ این اختلاف، دشمنی ایشان با یکدیگر بود. سپس خداوند همگان را به یک پاسخ کامل و یک رویکرد یکپارچه توصیه می‌کند، و می‌خواهد از تعصب دست بردارند و از وحی الهی که خداوند رسولش را منذر و مبشّر به آن قرار داده است، تبعیت کنند و میان پیامبران الهی تفاوت قائل نشوند» (طباطبایی، بی تا، ج ۱، ص ۴۶۹).

#### ۴. یهودی‌ها؛ فرزندان و عزیزان خدا!

یهود و نصاری گفتند: «ما فرزندان خدا و دوستان (خاص) او هستیم»، درحالی که قرآن کریم در پاسخ آنان می‌فرماید: «پس چرا خداوند شما را در برابر گناهانتان مجازات می‌کند؟! بلکه شما هم بشری هستید از مخلوقات که آفریده است و هرکس را بخواهد (و شایسته بدانند)، می‌بخشد و هرکس را بخواهد (و مستحق بدانند)، مجازات می‌کند و حکومت آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آنهاست، از آن اوست و بازگشت همه موجودات، به سوی اوست».

#### نقد

قرآن کریم (مائده: ۱۸)، این پندار باطل یهودیان را بیان می‌کند؛ ابن جریر از ابن عباس نقل می‌کند:



«نعمان بن أضاء و بحری بن عمرو و شأس بن عدی نزد پیامبر(ص) آمدند و با حضرت سخن گفتند، حضرت نیز با آنان سخن گفت و آنان را به سوی خدا فراخواند و از خشم خدا بر حذر داشت. آنها گفتند: محمد ما را از چه می ترسانی؟ ما فرزندان خدا و عزیزان او هستیم. نصاری هم همین را گفتند و این آیه در مورد آنان نازل شد» (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۶، صص ۱۰۵-۱۰۶).

درواقع، در این آیه بیان می شود:

«گروهی از یهودیان که گمان می کنند امت برگزیده خدا هستند، گفتند ما فرزندان و عزیزان خدا هستیم، هیچ کس به فضل و منزلت و جایگاه ما نمی رسد. خداوند فرمود: محمد به این یهودیان دروغگو بگو: اگر به زعم شما، فرزندان و عزیزان خدا بودید؛ پس چرا خداوند شما را به سبب گناهانتان عذاب کرد؟ شما خود اقرار می کنید که به سبب اشتباهاتتان گرفتار عذاب خواهید شد. پس شما فرزندان خدا و عزیزان او نیستید بلکه مثل سایر انسانها، مخلوق خداوند هستید و هیچ فضل و برتری نسبت به دیگران ندارید. خداوند هرکس را بخواهد می آمرزد و هرکس را بخواهد عذاب می کند. او صاحب اختیار مطلق است و تمام ملک آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست، از اوست و سرنوشت بشر تماماً در دست اوست و هرکس مرتکب عمل بدی شود، مجازات می شود و هرکس اقدام به عمل نیکویی کند، جزای عمل خود را می بیند» (فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۱، صص ۳۲۹-۳۳۰).

خداوند متعال پسر یا دختری از مخلوقات خود ندارد. تنها فضل و برتری بندگان در ایمان و عمل صالح و تقواست. به رسول خدا(ص) ایمان آورید و ادعای باطل خود را رها کنید تا رستگار شوید. در مورد ادعای آنان که فرزندان خدا و احباء او هستند، لازم به ذکر است:

یک. به نظر بعضی از مفسران، منظور از (فرزند) در این آیه، فرزند واقعی است. یهودیان از کتاب خود نقل کرده اند که خداوند به بنده خود اسرائیل فرمود: تو پسر من، نخستین فرزند من هستی. آنها بدون تأویل سخن، ظاهر کلام را در نظر گرفته و سخن خدا را تحریف کردند. هرکس از خردمندان آنان که اسلام آورد نیز در این زمینه، پاسخ

آن‌ها را داده و اشاره کرده است که این مطالب از جهت اکرام و بزرگداشت آن‌هاست. مسیحیان نیز به نقل از کتاب خود چنین می‌گویند که عیسی (ع) به آنان گفت: من به سوی پدرم و پدر شما می‌روم، یعنی پروردگار من و پروردگار شما، اما لفظ کلام را بر مدلول کلام و منظور حضرت (ع) حمل نکردند و گفتند: ما فرزندان و عزیزان او هستیم؛ «ابن عباس گوید: جماعتی از یهودیان، که کعب بن اشرف و کعب بن اسید و زید بن تابوه و... در میان ایشان بودند به پیامبر، که آن‌ها را از غضب خدا ترسانیده بود، گفتند: ما را مترسان! زیرا ما فرزندان و دوستان خداییم و اگر خداوند بر ما غضب کند، غضبش مانند غضب پدر به فرزند است که به‌زودی زایل می‌شود و به قولی، از آنجاکه مردمی مسیح را پسر خدا دانستند، خداوند این مطلب را به همه آنان نسبت داد. این رویه در ادبیات عرب، معمول است. چنان‌که گفته می‌شود: 'هذیل شعراء'، اما مراد آن نیست که همه هذیل شاعرند بلکه مقصود آن است که گروهی از ایشان شاعرند. درباره همکاران و لشکر مسیلمه کذاب گفتند: 'قالوا نحن انبياء الله'، یعنی گوینده‌ای از آنان چنین گفت. جریر گوید: 'ندسنا ابا مندوسه القین بالقنا'، یعنی ما 'ابومندوسه' را با نیزه زدیم، درحالی‌که مردی از قوم جریر زده بود، نه همه افراد قوم» (طبرسی، بی‌تا، ج ۳، صص ۲۷۲-۲۷۳).

دو. برخی از مفسران منظور از (فرزندی) در آیه را پیروی از روش و مذهب می‌دانند. یهودیان پیروان عزیر، و نصاری پیروان عیسی (ع) هستند و هر دو گروه به سبب پیروی از ایشان، به‌زعم خود، از فرزندان خدا محسوب می‌شوند. زمخشری نیز به این نظر تمایل دارد و می‌گوید:

«فرزندان خدا، پیروان فرزندان خدا عزیر و مسیح هستند، همان‌طور که به پیروان ابی‌خیب (عبدالله بن زبیر) 'الخیبون' گفته می‌شود» (الزمخشری الخوارزمی، بی‌تا، ج ۱، ص ۶۱۸).

علامه طباطبایی می‌گوید:

«در این معنا هیچ شکی نیست که یهودیان ادعای فرزندگی حقیقی برای خدا ندارند و به‌طور جدی خود را فرزند خدای متعال نمی‌دانند، آن‌طور که بیشتر

مسیحیان، مسیح را فرزند خدا می‌دانند، پس اینکه در جمله مورد بحث حکایت کرده که یهود و نصاری ادعا کرده‌اند که ما فرزندان خدا و دوستان اویم، منظور فرزندی حقیقی نیست بلکه منظورشان این است که با نوعی مجازگویی شرافتی برای خود بتراشند، و این مجازگویی در کتب مقدسه آنان بسیار دیده می‌شود» (طباطبایی، بی‌تا، ج ۵، ص ۴۰۶).

این دو نظر گرچه در معنای فرزندی با هم متفاوت‌اند، ولی در منظور نظر یهودیان و برتر دانستن خود از سایر انسان‌ها، اتفاق نظر وجود دارد، اینکه آنان بیش از دیگران خود را به خداوند نزدیک، بلکه تنها نزدیکان خدا می‌دانند. خداوند ادعای آنان را تکذیب می‌کند: ای محمد به آن‌ها بگو پس چرا عذاب شدند؛ چون حبیب که عزیز خود را عذاب نمی‌کند، ولی حقیقت برخلاف این است. خداوند به سبب گناهانتان شما را به قتل، اسارت و منع شدن مجازات نمود و طبق کتاب خودتان، شما در آخرت نیز مجازات گناهان خود را می‌چشید. یهودیان خود به عذاب الهی اقرار دارند و به‌زعم خود، آنان چند روزی مجازات خواهند شد؛ قرطبی می‌گوید:

«این فرموده الهی - 'فلم يعذبکم بذنوبکم' - نسبت به آنان از دو وجه خارج نیست: یا اینکه بگویند: خداوند ما را عذاب می‌کند که در آن صورت، به آن‌ها گفته می‌شود از آنجاکه حبیب، عزیز خود را عذاب نمی‌کند، پس شما فرزندان و عزیزان خدا نیستید و اقرار به عذاب الهی دلیل دروغ شماست - استفاده از برهان خلف - و یا اینکه بگویند: ما عذاب نمی‌شویم که در آن صورت، آنچه در کتابشان از سوی رسولشان آمده است، را تکذیب می‌کنند. آنان درحالی‌که به عذاب گناهان خود اعتراف دارند، معاصی را مباح می‌شمرند. پس آن‌ها باید به احکام کتابشان ملتزم باشند» (قرطبی، ۱۳۶۴ش، ج ۶، صص ۱۲۰-۱۲۱).

پاسخ خداوند در بیان حقیقت حال آنان و کذب ادعایشان روشن است. حقیقت این است که شما همچون سایر مخلوقات خداوند هستید. اگر ایمان آوردید و اعمال خود را اصلاح کنید، به پاداش دست می‌یابید، اما اگر کافر و منکر ماندید، گرفتار عذاب می‌شوید. هیچ‌کس بر دیگری فضل و برتری ندارد، مگر به واسطه ایمان و عمل صالح.

ادعای آنان مبنی بر اینکه عزیر فرزند خداست، این ادعا در واقع، در تقلید از احبار است و قرآن کریم (توبه: ۳۰-۳۳) به این ادعا اشاره دارد. طبری از ابن عباس روایت می‌کند: «سلام بن مشکم، نعمان بن اوفی و شأس بن قیس و مالک بن الصیف نزد پیامبر(ص) آمدند و گفتند: محمد(ص) چگونه از تو پیروی کنیم، درحالی که تو قبله ما را ترک کردی و عزیر را فرزند خدا نمی‌دانی؟ به سبب همین گفتار ایشان، این آیات نازل شده است» (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱۰، ص ۷۸).

این آیه در واقع، حکایت از گفتار باطل این دو گروه دارد و پندارهای باطل و انحرافات آنان از اعتقاد راستین را بیان می‌کند. بیضاوی می‌گوید:

«آنان گفتند: عزیر فرزند خداست؛ چون بعد از واقعه (بختنصر) دیگر کسی برای محافظت از تورات باقی نماند و خداوند بعد از صد سال عزیر را زنده کرد و او تورات را از حفظ برای آنان املاء نمود. آنان تعجب کردند و گفتند: چنین چیزی محال است، مگر اینکه او فرزند خدا باشد» (البیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۷۸).

خداوند روشن می‌سازد که گفته آنان نه قابل تأیید عقل، و نه مقبول نقل است بلکه این سخنی است که از خود و بدون تفکر می‌گویند: «ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ». زمخشری می‌گوید:

«اگر سؤال شود سخن تنها از دهان بیان می‌شود، پس معنای عبارت 'ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ' چیست؟ دو وجه پاسخ دارد: اول. منظور از آن کلامی است که بی‌هیچ برهان و سندی بیان می‌شود. لفظی است بی‌معنا که تنها بر زبان جاری می‌شود، همچون الفاظ مهمل و بی‌معنا، مثل نغمه، زنگ آهنگ. کلامی که بر معنای لفظش دلالت دارد، با دهان گفته می‌شود و معنای آن در قلب اثر می‌گذارد، اما کلامی که معنا ندارد، با دهان گفته می‌شود و دیگر اثری در پی ندارد. دوم. منظور از قول، روش و مذهب است؛ مثلاً وقتی می‌گویند: 'قول ابی حنیفه'، یعنی مذهب و نظر او. گویی بدین معنا که این مذهب و دلیل آن‌هاست که بر زبان‌ها و گفتارشان - و نه بر قلب‌هایشان - جاری

می‌گردد و چون بر اساس دلیل و برهان نیست تا آنکه در قلب‌ها اثر گذارد» (الزمخشری الخوارزمی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۶۴).

سپس خداوند روشن می‌سازد که دلیل این دروغ آنان پیروی از گذشتگان است که اهل کفر بودند: «يُضَاهِيُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ»؛ بدین معنا که قائلان ادعای (فرزند خدا بودن عزیز) هیچ دلیل و برهانی ندارند بلکه با این کلام زشت و کافرانه، همچون امت‌های گذشته که کفر ورزیدند و مشرکانی که فرشتگان را، دختران خدا خواندند، است. «قَتَلَهُمُ اللَّهُ»، نفرین به هلاکت است. اینان به سبب نسبت دروغ به خداوند منزّه، و کلام ناشایست و زشت خود، مستحق این نفرین هستند. «أَنِّي يُؤْفَكُونَ»، چطور از حق به باطل رو می‌کنید؛ توحید خدا و تنزیه او را که عقل بدان حکم می‌دهد، تکذیب می‌کنید و سخنی پوچ و واهی، که نه عقل می‌پذیرد و نه نقل قبول دارد، از جانب خدا بیان می‌کنید. مسیح(ع) و عزیز تنها دو بنده از بندگان خدا هستند. پس به فرموده خداوند این سخن یهود و نصاری درواقع، تبعیت و تقلید از گذشتگان کافر است، بدین علت که هیچ دلیلی برای خود ندارند و تنها به تقلید کورکورانه از احبار و راهبان چنین می‌گویند. آنان می‌خواهند نشانه‌های توحید را نفی کنند و نور خدا را خاموش گردانند؛ «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ...» (توبه: ۳۱)، پیروی از احبار و راهبان تقلیدی، کورکورانه است و اگر راهبان و احبار چیزی را حلال کنند، آن را حلال می‌پندارند؛ حتی اگر آن چیز از سوی خدا حرام باشد و برعکس. خدا می‌فرماید: آنها تنها مکلف به پرستش خدا هستند؛ زیرا او از هر فرزند و شریک منزّه و مبراست: «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا»؛ ابن کثیر می‌گوید:

«احمد و ترمذی و ابن جریر از طرقي از عدی بن حاتم روایت می‌کنند: او در زمان جاهلیت بر دین نصرانی بود و وقتی دعوت رسول خدا(ص) به او ابلاغ شد، فوراً به شام گریخت. خواهر و گروهی از قبیله او اسیر شدند و سپس، رسول خدا(ص) به خواهرش لطف کرد و او را آزاد نمود. او اسلام آورد و نزد برادرش بازگشته او را ترغیب به اسلام و حضور در محضر رسول خدا نمود. عدی به عنوان رئیس قبیله، و کسی که پدرش حاتم طاعی معروف به کرم و بخشش بود، به مدینه وارد شد. مردم در مورد آمدن او

صحبت می‌کردند. او که صلیبی از نقره بر گردن داشت، نزد رسول خدا(ص) حاضر شد، درحالی‌که حضرت این آیه را می‌خواند: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ». او می‌گوید: گفتم آن‌ها آنان را پرستش نمی‌کنند، گفت: بله، احبار ایشان حرام را حلال و حلال را حرام می‌کنند. قومشان نیز از آنان تبعیت و اطاعت می‌کنند. این همان پرستش احبار است. رسول خدا(ص) گفت: عدی، نظرت چیست؟ آیا اگر بگویی خدا بزرگ‌تر است، ضرر می‌کنی؟ آیا غیر از الله خدای دیگری می‌شناسی؟ بعد او را به اسلام دعوت کرد و او اسلام آورد و به شهادت حق گواهی داد» (ابن کثیر الدمشقی، ۲۰۰۶م، ج ۴، ص ۱۱۹).

سپس، خداوند اهداف یهودیان را از سخنان دروغین و ادعاهای باطل خود بیان می‌کند: «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (توبه: ۳۲)؛ خداوند می‌فرماید: اهل کتاب کافر به حق، می‌خواهد تنها با مجادله‌های باطل و دلایل مردود خود، آنچه خدا و رسولش از هدایت و دین حق فرستاده است، محو کنند. مثل آن‌ها، مثل کسی است که می‌خواهد نور خورشید یا نور ماه را با دمیدن هوای دهان خویش، خاموش کند و درنهایت، خداوند کافران را ناامید می‌کند و به مؤمنان بشارت پیروزی می‌دهد.

### تحلیل

به نظر می‌رسد منطق قرآن کریم در برخورد با ادعای یهودیان روشن می‌کند: یک. یهود و نصاری مثل سایر انسان‌ها، مخلوق خداوند هستند و هیچ فضل و برتری نسبت به دیگران ندارند. خداوند قادر مطلق است و آنچه بخواهد بر اساس عدالتش انجام می‌دهد.

دو. بنا بر ادعای یهود و نصاری، حبیب، عزیز خود را عذاب نمی‌کند، حال آنکه یهودیان طبق کتاب خودشان، در آخرت نیز مجازات گناهان خود را می‌چشند و به عذاب الهی اقرار دارند ولو به‌زعم خودشان، چند روزی مجازات خواهند شد.

سه. قائلان ادعای (فرزند خدا بودن عزیر) هیچ دلیل و برهانی ندارند بلکه با این کلام زشت و کافرانه، همچون امت‌های گذشته که کفر ورزیدند و مشرکانی که فرشتگان را دختران خدا خواندند، می‌باشند.

چهار. آیات کریمه، ادعای اهل کتاب در مورد اینکه عزیر و مسیح فرزند خدا هستند، را رد کرده و آنان را به راه حق راهنمایی نموده است.

پنج. یهودیان را به سبب تبعیت و اطاعت کورکورانه و بدون عقل و تدبر از احبار و راهبان توییخ کرد و به مؤمنان بشارت داد که دین خدا باید کامل شده و ظاهر گردد. هرچند که کافران و مشرکان از آن اکراه داشته باشند.

آنچه بر این اساس می‌تواند الگو قرار گیرد، این است که اهل کتاب و پیروان همدل ایشان باید بدانند که خدای متعال نسبت به همه انسان‌ها معیار یکسانی را در نظر گرفته است و آن ایمان و میزان تلاش برای عمل صالح است و لذا با این افکار واهی است که در جهان امروز نیز عده‌ای هر عمل نادرستی را انجام می‌دهند و سپس می‌گویند: خداوند «أرحم الراحمین» است و بنده‌هایش را دوست دارد و آن‌ها را عذاب نمی‌کند، حال آنکه هر آنچه خدای متعال انجام می‌دهد، بر اساس عدل است و در این صورت، حق هرکسی بر اساس کرده‌هایش مشخص گردد، اگرچه صفات نامبرده شده در خداوند متعال وجود دارد، ولی بنده باید با ایمان محکم و اعمال صالح خود را شایسته چنین الطافی از جانب خدای متعال نماید.

#### ۵. بخشیده شدن تمام گناهان یهودیان

یهودیان ادعا می‌کنند که چون امت برگزیده خداوند و فرزندان و عزیزان او هستند، مرتکب هر گناهی و فعل حرامی شوند، گناهانشان آمرزیده خواهد شد.

#### نقد

قرآن می‌فرماید:

«فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلَهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا

يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالِدَارُ الْأَخْرَجَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (اعراف: ۱۶۹)؛

«پس از آن‌ها، فرزندان‌ی جای آن‌ها را گرفتند که وارث کتاب (آسمانی، تورات) شدند (اما با این حال)، متاع این دنیای پست را گرفته، (بر اطاعت فرمان خدا ترجیح می‌دهند) و می‌گویند: 'اگر ما گنهکاریم، توبه می‌کنیم و به زودی بخشیده خواهیم شد!'، اما اگر متاع دیگری همانند آن به دستشان بیفتد، آن را (نیز) می‌گیرند، (و باز حکم خدا را پشت سر می‌افکنند). آیا پیمان کتاب (خدا) از آن‌ها گرفته نشده است که بر خدا (دروغ نبنند، و) جز حق نگویند، و آنان بارها آن را خوانده‌اند؟! و سرای آخرت برای پرهیزگاران بهتر است، آیا نمی‌فهمید؟!» (ترجمه مکارم شیرازی).  
خداوند متعال در قرآن کریم پس از حکایت این شبهه، ادعای آنان را رد می‌کند.

قرطبی از ابوحاتم نقل می‌کند:

«الْخَلْفُ» با سکون لام، به معنای فرزندان است و مفرد و جمع این واژه با یک لفظ بیان می‌شود. «الْخَلْفُ» با فتحه لام به معنای جانشین است، حال چه فرزند باشد و چه غریبه (غیر از فرزند). ابن‌الاعرابی می‌گوید: «الْخَلْفُ» با فتحه لام، به معنای «نیکوکار» است و به سکون لام، «تبهکار» است و در هنگام سکون لام، برای مذمت است و در مفتوح بودن لام، برای مدح است» (قرطبی، ۱۳۶۴ش، ج ۷، صص ۳۱۰-۳۱۱).

«عَرَضٌ» با فتحه (راء) به معنای کالا و چیزهای بیهوده دنیایی و «عَرَضٌ» با سکون (راء)، به معنای پول از درهم و دینار است. زمخشری گوید:

«سخن خداوند، 'يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى'، به معنای چیزهای بیهوده است. منظور از آن، دنیا و لذات بی‌ارزش آن است. این گفتار برای بی‌ارزش کردن و تحقیر است. 'الْأَدْنَى' از 'دنو' به معنای قرب و نزدیکی است و یا از 'دنوالحال' و کمی و قلت در آن است و منظور تحریف احکامی است که آنان برای سهولت استفاده برای همه، کلام را از اصل خود منحرف می‌ساختند» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۸، ص ۲۹۷).



علامه طباطبایی می گوید:

«كَلِمَةُ 'عَرَضٌ' به معنای هرچیز غیر ثابت است و در جمله 'عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا' (نساء: ۹۴) (شئون ناپایدار زندگی دنیا)، به همین معناست، و مراد از 'عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى' نیز لذاذت زندگی دنیا و نعمت‌های زودگذر آن است، و اگر با اشاره مذکر (هذا) به آن اشاره فرموده است و حال آنکه جا داشت با مؤنث (هذه) به آن اشاره شود، برای تحقیر آن است، گویا خواسته است با تجاهل کردن در حق آن، برساند که دنیا آنقدر بی‌ارزش و غیر قابل اعتناست که هیچ خصوصیت و صفت مرغوبی که جلب نظر کند، ندارد؛ نظیر این توجیه در جمله 'هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ' (انعام: ۷۸) که حکایت کلام ابراهیم (ع) است، می‌باشد» (طباطبایی، بی‌تا، ج ۸، ص ۳۸۷).

ضمیر «مَنْ بَعْدَهُمْ» به یهودیان برمی‌گردد که خداوند توصیف آنان را در آیه قبل بیان فرموده است. «وَقَطَّعْنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا...» («و آنها را در زمین به صورت گروه‌هایی پراکنده ساختیم؛ گروهی از آنها صالح، و گروهی ناصالح‌اند. و آنها را با نیکی‌ها و بدی‌ها آزمودیم، شاید بازگردند!» (اعراف: ۱۶۸). خداوند دربارهٔ آنان خبر می‌دهد که آنان بر گناهان خود اصرار داشتند و اهل توبه و بازگشت نبودند. خداوند متعال فرمود: «وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ» (اعراف: ۱۶۹)؛ آنها لذاذت دنیا را برمی‌گیرند و به شریعت تورات عرضه می‌دارند و گمان می‌کنند خداوند آنها را به سبب اعمالشان مجازات نمی‌کند، و نه توبه می‌کنند و نه از خداوند طلب مغفرت می‌نمایند. حال آنها این‌گونه است و اگر متاع دیگری از دنیا برایشان آشکار شود، بر آن هجوم می‌برند و آن را حلال شمرده و شکم خود را از آن پر می‌کنند، بدون اینکه توبه کنند یا پشیمان گردند؛ شیخ طوسی می‌گوید:

«اینکه خداوند فرمود: 'وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ'، این عبارت دلیل بر آن است که یهود بنی‌اسرائیل و راهنماست، در عین اینکه آرزوی مغفرت می‌کردند، از سر منافع دنیوی نمی‌گذشتند و با حرص و ولع، دنبال کسب ثروت بودند. سعید بن جبیر و قتاده و سدی و ابن‌عباس و مجاهد می‌گویند: اگر یهودیان به رشوه یا مال حرامی دست می‌یافتند، حلال می‌شمردند و

بیمی به دل راه نمی‌دادند. حسن گوید: یهودیان از هیچ چیز سیر نمی‌شدند» (طوسی، بی‌تا، ج ۵، ص ۲۱).

مجاهد درباره سخن خداوند، «وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ يَأْخُذُوهُ» می‌گوید: «چیزی از دنیا نیست که به آن‌ها عرضه شود و آن‌ها بر ندارند. حال چه حرام باشد و چه حلال. بعد آرزوی بخشش می‌کنند 'وَيَقُولُونَ سَيُعْفِرُ لَنَا' و می‌گویند: بر ما آمرزش خواهد بود» (ابن‌کثیر الدمشقی، ۱۹۹۲م، ج ۲، ص ۲۷۰).  
خداوند پندار باطل آنان (وَيَقُولُونَ سَيُعْفِرُ لَنَا) را درحالی‌که مرتکب معصیت می‌شوند و به گناه خود اصرار و مداومت دارند، انکار می‌کند و می‌فرماید: «أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ». خداوند در تورات از این رشوه‌خواران، به التزام و پایبندی به احکامشان عهد گرفته است. اهل کتاب احکام خدا را خواندند و فهمیدند، ولی به عهد خود عمل نکردند و از اوامر و نواهی کتابشان پیروی نکردند؛ زیرا آن‌ها تنها از روی احکام خوانده‌اند و تعالیم در قلبشان اثر نکرده است. پس آن را تباه کردند و به اندک چیزی فروختند و چه بد معامله‌ای کردند؛

«آیا از این رشوه‌خواران که در آرزوی آمرزش خداوند بودند، پیمان گرفته نشده بود که به خدا دروغ نبنند و جز آنچه در تورات بر موسی (ع) نازل شده است، به ذات پاکش نسبت ندهند. بدیهی است که در تورات نیامده است که: هرکس اصرار بر معصیت داشته باشد، به مغفرت خداوند می‌رسد» (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۱۰، ص ۱۰۳).

ابن‌زید می‌گوید:

«اگر آن کسی که رشوه دادن را، محق و شایسته می‌دانست، نزد آنان می‌آمد، کتاب خدا را به نفع او بیرون می‌آوردند و برای او حکم می‌دادند و اگر کسی که نزد آنان می‌آمد، رشوه دادن را باطل می‌دانست، رشوه را از او گرفته و کتابی را که به دست خود نوشته بودند، بیرون می‌آوردند و به آن حکم می‌دادند» (قرطبی، ۱۳۶۴ش، ج ۷، ص ۳۱۲).

سدّی می‌گوید:

«یهودیان از هیچ قاضی، طلب قضاوت نمی‌کردند مگر آنکه اقدام به اخذ رشوه می‌نمود و برگزیدگان آنان جمع شدند و از یکدیگر عهد گرفتند که

این کار را نکنند و رشوه نگیرند، اما وقتی باز فردی دیگر از آنها قاضی شد، مجدداً رشوه‌گیری کرد. به او گفتند: چرا در برابر قضاوت رشوه می‌گیری؟ او گفت خدا مرا خواهد بخشید. بقیه بنی‌اسرائیل به سبب این عمل او را سرزنش کردند، اما وقتی از دنیا رفت، همان فردی که قبلاً به سبب گرفتن رشوه او را سرزنش می‌کرد، جای او را گرفت و همان روش او را اتخاذ کرد و خداوند می‌فرماید: هرکدام از آنها که به متاع دنیا دست یابند، آن را برمی‌دارند» (ابن کثیر الدمشقی، ۲۰۰۶م، ج ۳، ص ۴۴۹).

خداوند در نهایت، وعده خود را به متقین بیان می‌کند و وعده می‌دهد که آخرت از آن متقین است. متقین از لغزش به دور هستند و اموال مردم را به باطل و ربا نمی‌خورند. متاع آخرت در نظر آنان بهتر از متاع زودگذر دنیایی است که یهودیان بدون داشتن حق، آن را برای خود حلال ساخته‌اند. متقین بهشت جاودان و ثواب و پاداش آخرت را ترجیح می‌دهند. در آیه اشاره می‌شود که طمع یهود به مال دنیا باعث شده غیرحق را بر خدا برگزینند و بی‌پروا از مال حرام بخورند و دین خود را به دنیا بفروشند؛ آلوسی می‌گوید:

«منظور آیه توبیخ آن وارثان به سبب سخن ناروایشان در باب آمرزش است، درحالی‌که بر گناه خود اصرار دارند. از ابن عباس روایت شده آنها به سبب اینکه می‌گفتند خداوند حتماً گناهانشان را می‌بخشد و همواره به گناه خود ادامه می‌دادند و توبه نمی‌کردند، در این آیه مورد توبیخ قرار گرفته‌اند» (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۹۱).

«وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ...» (و آنها که به کتاب (خدا) تمسک جویند، و نماز را برپا دارند، (پاداش بزرگی خواهند داشت؛ زیرا) ما پاداش مصلحان را ضایع نخواهیم کرد!»، منظور از کتاب تورات و یا قرآن و یا عموم کتب آسمانی است و می‌فرماید: هرکس به اوامر کتاب الهی تمسک جوید و در تمامی شئون، مطیع آن باشد، ما اجرش را ضایع نمی‌کنیم. در این آیه یهودیان به سبب دروغ بستن به خدا و ادعای آمرزش گناهان و خطاهایشان در حال اصرار و مداومت بر آن، توبیخ و ادعایشان تکذیب می‌شود. خداوند راه رستگاری را به آنان نشان می‌دهد تا بر آن قدم بردارند.

## تحلیل

یک. یهودیان، لذا یذ دنیا را به شریعت تورات عرضه می‌دارند و می‌پندارند که خداوند آنان را بازخواست نمی‌کند و مجازاتی در بین نیست که حتی بخواهند توبه کنند. دو. متقین از لغزش به دور هستند و اموال مردم را به باطل و ربا نمی‌خورند. متاع آخرت در نظر آنان بهتر از متاع زودگذر دنیوی است. سه. کسانی که به اوامر کتاب الهی تمسک جویند و مطیع محض باشند، اجرشان ضایع نمی‌گردد.

چهار. یهودیان به سبب دروغ بستن به خدا و ادعای آمرزش گناهان و خطاهایشان در حال اصرار و مداومت بر گناه، توبیخ و ادعایشان تکذیب می‌شود. آنچه بر این اساس می‌تواند الگو قرار گیرد، این است که خداوند هرکس را که به کتابش تمسک جوید و حلال آن را حلال، و حرامش را حرام بشمارد و به خدا دروغ نبندد، مورد ستایش و تمجید قرار می‌دهد و تمام کسانی که بدون تلاش و زحمت - چه در این دنیای فانی و یا جهان آخرت - قصد تصاحب حقوقی را دارند که حق ایشان نیست، خداوند متعال بنا بر عملکرد انسان‌ها بدیشان ثواب و عقاب بار می‌نماید و به اندازه ذره‌ای حق کسی ضایع نمی‌گردد.

### ۶. نبودن حرجی بر یهود، نسبت به امیین!

از جمله ادعاهای باطل یهودیان و دروغ‌های آنان این است که می‌گویند: بر ما نسبت به امیین حرجی نیست؛ یعنی هرکس از امت ما نباشد، حقوقش منسوخ و به اموالش تعدی می‌شود و اگر بی‌هیچ قانون و بدون هیچ حقی اموال غیریهودیان گرفته شود، یهودیان سرزنش نمی‌شوند و به سبب آن مورد عقاب قرار نمی‌گیرند.

## نقد

قرآن می‌فرماید:

«وَمَنْ أَهْلَ الْكِتَابِ مَنْ إِذَا تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِذَا تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ

وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ \* بَلَى مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ وَاتَّقَى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (آل عمران: ۷۵-۷۶)؛

«و در میان اهل کتاب، کسانی هستند که اگر ثروت زیادی به رسم امانت به آن‌ها بسپاری، به تو باز می‌گردانند و کسانی هستند که اگر یک دینار هم به آنان بسپاری، به تو باز نمی‌گردانند، مگر تا زمانی که بالای سر آن‌ها ایستاده (و بر آن‌ها مسلط) باشی! این به سبب آن است که می‌گویند: 'ما در برابر امیین [غیریهود]، مسئول نیستیم؛ و بر خدا دروغ می‌بندند، درحالی‌که می‌دانند (این سخن دروغ است). آری، کسی که به پیمان خود وفا کند و پرهیزگاری پیشه نماید (خدا او را دوست می‌دارد؛ زیرا) خداوند پرهیزگاران را دوست دارد» (ترجمه مکارم شیرازی).

قرآن پس از بیان ادعای باطل آن‌ها، آن را به شدت تکذیب می‌کند: «وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ...». به دو گروه کاملاً متفاوت از اهل کتاب اشاره می‌شود: نخست، دسته‌ای که امانت را هر قدر هم با ارزش و قیمتی باشد، به صاحبش برمی‌گردانند؛ امثال افرادی چون عبدالله بن سلام و دیگر مؤمنان اهل کتاب که به حق پاسخ دادند و به پیامبر خاتم(ص) ایمان آوردند. ابن عباس می‌گوید: یک نفر، ۱۲۰۰ اوقیه نقره (اوقیه تقریباً معادل یک رطل یا ۷/۵ مثقال است) نزد عبدالله بن سلام به امانت گذاشت و او امانت را به صاحبش برگرداند و دسته دوم، گروهی که به امانت وفادار نیستند، حتی اگر امانت چیز ناچیزی باشد؛ و صاحب امانت در صورتی مجدداً به مال خود دست می‌یابد که در طلب خود مداومت و اصرار داشته باشد و از هیچ راهی فروگذار ننماید. این گروه به حق کافر شدند و از پیامبر(ص) پیروی نکردند و با عمل و گفتار خود، با دعوت اسلامی مبارزه کردند؛ مانند کسی که به فردی (به نام فنحاص بن عازوراء) یک دینار امانت داد و او به سبب همان یک دینار خیانت کرد و آیه نازل شد» (سمرقندی بلخی، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۲۲۴؛ طبرسی، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۲۹).

منظور از «قنطار» و «دینار» در آیه، مقدار زیاد و مقدار اندک است؛ یعنی برخی از آنان، حتی اگر مال زیادی نزدشان به امانت گذاشته شود، امانت را باز می‌گردانند، ولی

برخی از آنان نیز حتی به مال اندک خیانت می‌کنند و امانت را پس نمی‌دهند، مگر با اصرار زیاد و تلاش و مداومت صاحب مال در مطالبه آن.  
طبری می‌گوید:

«اگر سؤال شود علت این اخبار به پیامبر(ص) چیست، زیرا معلوم است همواره برخی از مردم به امانت وفا، و برخی خیانت می‌کنند؛ پاسخ آن است که مراد از این اخبار در واقع، تحذیر و هشدار خداوند به مؤمنانی است که چنین کسانی را امین اموال خود قرار می‌دهند و از آنجاکه آنان اموال مؤمنان را بر خود مباح می‌دانند، به مؤمنان هشدار داده می‌شود تا نسبت به فریب آنان بیم داشته باشند» (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۲۲۶).

شیخ طبرسی می‌گوید:

«این آیه 'قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ'، بیان علت خیانت یهودیان و اینکه به خیانت مایل هستند، می‌باشد و در رد کردن سخن یهودیان است. مراد این است که یهودیان گفتند: ما را در تصرف و غصب اموالی که از عرب به دستمان افتد، مانعی و گناهی نیست؛ زیرا آنها مشرکانند (از قتاده و سدی). و گفته شده: یهود گفتند که چون اعراب از دین آنان برگشتند، لذا یهودیان حق ایشان را که در نزدشان بود، ندادند؛ با این دلیل که وقتی با شما معامله کردیم و بدهکار شدیم، شما به دین ما بودید و اکنون که از آن دست برداشتید، حقتان ساقط شد و ادعا کردند که این حرف در کتابشان دستور داده شده است. خداوند این سخن را رد می‌کند و می‌فرماید: 'بلی'، این کلمه نفی ماقبل و اثبات مابعد است. گویا می‌گوید که خداوند متعال به این کار امر نکرده است و آن را دوست نمی‌دارد بلکه وفا به عهد و ادای امانت را واجب دانسته است» (طبرسی، بی تا، ج ۲، ص ۷۷۸).

«سَبِيلٌ» در اصل به معنای راه و روش است و در اصطلاح، به معنای دلیل قابل التزام است، به این اعتبار که پایبندی و تحمل عواقب بر اساس آن صورت می‌گیرد؛ بر این اساس، امتناع گروه خیانتکار از وفای به عهد و انکار حقوق و امانت دیگران به

علت پندار خام آنان است که اموال عرب امی و بی سواد را بر خود حلال شمرده و نزد خداوند به سبب آن بازخواست نمی شوند و چون امی ها بر آیین آنان نیستند، هرگز به سبب تعدی به آنان، مورد سرزنش و نکوهش قرار نمی گیرند. یهودیان گمان می کنند طبق کتاب خود، قتل مخالفان و گرفتن اموال آنان مباح است و نباید نسبت به غیریهود حرمت قائل شوند. این اخلاق پست، ریشه در سرشت یهودیان دارد، چون خودخواهی آنان باعث شده است که کتابشان را مطابق میل خود تحریف کنند؛ برای مثال، تورات ربا را مطلقاً حرام می داند و می گوید: اگر به برادرت قرض دادی، از او ربا نگیر. یهودیان این دستور را تحریف کردند و واژه (اسرائیلی) بدان افزودند و اگر به برادر اسرائیلیت قرض دادی، از او ربا نگیر. بدین ترتیب، گرفتن ربا در بین خودشان حرام و نسبت به دیگران حلال گشت؛ زیرا آنان رابطه برادری نسبت به دیگر انسان ها احساس نمی کنند! سخن خدا، «وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»، در واقع، پاسخ به آنها و تکذیب پندار آنان است که قائل اند: نسبت به امیین بر آنها حرجی نیست. خداوند متعال هرگز چنین حق تصرفی را در نظر نگرفته و عقل سلیم هم تأیید نمی کند، اصول اخلاقی شرافتمندانه باید بدون هیچ تمایزی نسبت به همه، یکسان اجرا گردد. نبی اکرم (ص) بیان فرمودند که امانت فرد نیکوکار و انسان نابکار باید ادا شود.

ابن جریر از سعید بن جبیر نقل می کند:

«وی سبب نزول آیه 'وَمِنَ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ...' را این طور گفت: رسول خدا (ص) فرمود: هر چیزی از دوران جاهلیت زیر قدم من است (یعنی باطل است) به جز امانت که دارای حقاست؛ چه در مورد نیکوکار یا نابکار» (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۲۲۷).

خداوند با جمله دیگری دروغ آنان را تأکید و تکذیب می کند: «بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ». «بلی» حرف اثبات بوده در اینجا مراد از آن، اثبات آن چیزی است که یهودیان در گفته خود نفی کردند و در آیه «قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ» بدان اشاره شده است. مراد از «بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ...» آن است که ای یهودیان برخلاف پندار شما با این عمل، نسبت به غیریهودیان مرتکب گناه می شوید و با حلال کردن اموال دیگران بدون داشتن حق به آن، گرفتار عذاب می گردید. به خدا و رسول (ص) ایمان بیاورید و به

عهد خود با عرب و غیرعرب، وفادار باشید و توبه کنید. و خداوند در یک جمله به طور کلی حکم عادلانه را دلیل و حجت قرار می‌دهد: «بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ»؛ محمد عبده می‌گوید: پاسخ داده شده به یهودیان، درواقع، قاعده‌ای کلی از قواعد دین محسوب می‌شود. وفای به عهد و پرهیز از گناهان، باعث نزدیکی بنده به خدا و شایستگی محبت خدا می‌گردد؛ نه وابستگی و انتساب به قبیله یا امت خاص. از همین قاعده، اشتباه یهودیان و پندار باطل آنان فهمیده می‌شود و درواقع، کنایه از این است که افرادی که چنین گمانی دارند، اهل تقوا نیستند. این امر یکی از ارکان اساسی هر دین استوار محسوب می‌شود» (عبده و رشیدرضا، ۱۳۷۳ق، ج ۳، ص ۳۴۱).

### تحلیل

یک. یهودیان با بهانه «بر ما نسبت به امیین حرجی نیست»، در امانت خیانت می‌کنند و با این گفته خود، به خدا دروغ می‌بندند، درحالی‌که به دروغ خویش آگاه‌اند. تورات به هیچ‌وجه دستوری مبنی بر حلال کردن مال امیین و خیانت به آنان ندارد بلکه تورات دستور می‌دهد که در ادای امانت به صاحبش، به‌طور شایسته رفتار شود و خداوند متعال هرگز چنین حق تصرفی را در نظر نگرفته و عقل سلیم هم آن را تأیید نمی‌کند. دو. اصول اخلاقی شرافتمندانه باید بدون هیچ تمایزی، نسبت به همه انسان‌ها یکسان اجرا گردد.

سه. تورات ربا را مطلقاً حرام دانسته است.

چهار. مراد از ذکر عمل یهود برای رسول خدا(ص)، تحذیر و هشدار به مؤمنانی است که چنین کسانی را امین اموال خود قرار می‌دهند تا نسبت به فریب آنان بیم داشته باشند.

آنچه بر این اساس می‌تواند الگو قرار گیرد، این است که محبت خداوند نسبت به بنده، با دو امر حاصل می‌شود: نخست، وفای به هر عهد و پیمانی که انسان بدان التزام یافته، واجب است و در رأس همه آنها، پیمان خداوند از بندگان در باب توحید، ایمان به رسول و در مقدمه آنها، ایمان به محمد(ص) است. دوم، دوری از نواهی و آنچه خداوند حرام ساخته و عمل به حلال و جایز. یهودیان از این دو ویژگی به دور هستند؛ زیرا به عهد خود با خداوند در زمینه ایمان به محمد(ص) وفا نکردند، حرام خدا را



حلال شمردند و در امانت خیانت کردند، حقوق دیگران را منکر شدند و به دروغ گفتند: بر ما نسبت به امیین حرجی نیست. آنان و تمام کسانی که بر اساس پندار خویش، خود را محق به امور این چنینی می‌دانند، به سبب گناهان و خطاهایشان و دامن زدن به چنین ادعاهایی، جز فریب خویش و تن به عقوبت دادن، سرانجامی ندارند.

#### ۷. نرفتن به جهنم یا فقط چند روز

یهودیان مدعی هستند که هرگز مدت زمان زیادی در آتش جهنم نخواهند ماند («وَقَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً...» (بقره: ۸۰)) و چون فرزندان خدا و عزیزان «= احباء» او هستند و ملت برگزیده خداوند در میان مردم‌اند، خداوند در صورت بررسی اعمال و اشتباهات آنان، تنها چند روزی آنان را مجازات می‌کند و مجدداً با ملاحظت و رحمت با آنها برخورد می‌کند و از گناهانشان چشم‌پوشی می‌کند.

#### روش رویارویی قرآن با شبهه

آیه «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ» (آل عمران: ۲۴)، پاسخ یهود است که می‌گفتند: آتش جهنم بیش از چند روزی به سراغ ما نخواهد آمد. مطلب آن‌طوری که یهود می‌پندارند، نیست بلکه هرکس سیئه‌ای را مرتکب شود، دچار آتش جهنم است و منظور از سیئه، شرک به خدا و یا گناه بزرگی است که کیفر آتش را ایجاب کند (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۰۶؛ سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۸۵).

در بیان اقوال مختلف در تفسیر «سیئه»، گفتار موافق با مذهب امامیه، طبرسی ذیل آیه ۸۰ بقره می‌فرماید: سیئه، شرک به خداوند است. دلیل این امر آن است که از نظر شیعه، هیچ‌یک از گناهان غیرشرک، مستحق خلود در آتش نیست، کیفر دوام عذاب و پیوستگی آتش را دارد و جهنم از هر طرف کافران را فرا می‌گیرد و راه نجات بر آنها مسدود شده و از هر سو هلاکت آنها را فرا گرفته است. ایشان پیوسته در آتش معذب‌اند. مؤمن در این آیه داخل نخواهد بود و حکم پیوستگی عذاب را نخواهد داشت. و کلمه «أَحَاطَتْ بِه خَطِيئَتُهُ» نیز همین معنا را می‌رساند؛ زیرا احاطه گناه معنایش این است که از هر سو گناه او را فرا گرفته و راه فرار و خلاصی ندارد و اگر کسی مؤمن

باشد و چیزی از طاعت‌های الهی با او همراه باشد، دیگر گناه او را از هر سو فرا نمی‌گیرد (طبرسی، بی‌تا، ج ۱، صص ۲۹۳-۲۹۴).

و همچنین فرمایش خداوند: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ...»؛ «و آنان که ایمان آوردند و اعمال شایسته انجام دادند، آن‌ها یاران بهشت و پیوسته در آن متنعم‌اند»، بشارتی است از طرف خداوند برای مؤمنان و فرمانبرداران که آنان پیوسته در بهشت‌اند و چگونه ممکن است پاداش همیشگی با کیفر دائمی همراه باشد؛

«مفسران در سبب نزول این آیات، روایتی از ابن‌عباس نقل می‌کنند که یهودیان می‌گفتند که این دنیا هفت هزار سال است و به ازای هر هزار سال، یک روز در آتش جهنم مجازات می‌شویم. از این رو، تنها هفت روز در جهنم معذب خواهیم بود و در رد شبهه آنان، این آیات نازل شد» (ابن‌کثیر الدمشقی، ۲۰۰۶م، ج ۱، ص ۲۰۶).

ابن‌جریر آورده است: کسانی که خداوند تورات را برایشان فرستاد، می‌گویند: ما به جهت پرستش گوساله مورد خشم خداوند قرار گرفته و چهل روز گرفتار آتش جهنم می‌شویم و ما چون فرزندان خدا و عزیزان او هستیم و به پدرمان یعقوب وعده داد که هیچ‌یک از ما به جهنم داخل نمی‌شود؛ ولی این مطلب با آیه قرآن تکذیب شده و رسول خدا(ص) فرمود: به تأکید ایشان اهل جهنم هستند و در آن جاودانه‌اند؛ «هُم فِيهَا خَالِدُونَ»، مگر کسانی که به خدا و رسولانش(ع) و آنچه آورده‌اند، ایمان بیاورند (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۱۴۶).

ابن‌جریر همچنین از اضافه می‌کند: در مورد آیه «قَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارُ...» گفت: اینان دشمنان خدا، یعنی یهودیان هستند که گفتند: خداوند هرگز ما را در آتش جهنم وارد نمی‌سازد، مگر به سبب رها شدن از قید قسم و به سبب چهل روز پرستش گوساله، و بعد از این مدت قسم خدا از ما برداشته می‌شود (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۱۴۶).

درواقع، بین یهودیان و حضرت محمد(ص) درباره گفته آنان مبنی بر اینکه تنها چند روزی طعم آتش جهنم را می‌چشند، مجادله‌ای درگرفته است و آن حضرت(ص) از سوی خداوند از آنان می‌پرسد: آیا برای این شبهه خود از خداوند عهد و پیمانی

دارید و یا به دروغ چنین شبهه‌ای می‌کنید. و قرآن با بیان یک اصل کلی که هم شامل آنان و هم شامل غیر آنان شود، شبهه آنان را تکذیب می‌کند و می‌فرماید: شبهه شما درست نیست، هرکس مرتکب خطا و گناه شود و قبل از توبه به درگاه خدا از دنیا برود، مستحق عذاب و آتش است. در این آیه از واژه «قَالُوا» استفاده می‌شود که به یهودیانی که قبلاً درباره آنان صحبت شده است و باز هم صحبت خواهد شد، برمی‌گردد. واژه «مَسَّ» به معنای برخورد و تماس دو چیز با یکدیگر به طوری که لمس و احساس بین آن دو صورت گیرد، می‌باشد. منظور از واژه «مَعْدُودَةً»، هفت روز یا چهل روز مدتی که گوساله را پرستیدند (الصابونی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۲۰۱) است و بنا بر شبهه یهودیان، بعد از این مدت وارد بهشت می‌شوند. استفهام انکاری در سیاق آیه، اشاره به پندار باطل آنان دارد؛ گویی خداوند به آنان می‌فرماید: گفتار شما تنها دو حالت دارد: یا از خداوند عهد و پیمانی گرفته‌اید و یا بدون علم و اطلاع سخن می‌گویید و تا زمانی که روشن است چنین تعهدی در کار نیست، پس شما ای گروه یهود به دروغ شبهه می‌کنید؛ فخر رازی می‌گوید:

«کلام خدا 'أَتَخَذْتُمْ' استفهام حقیقی نیست بلکه انکاری است؛ زیرا جایز نیست خداوند ابطال گفته آنان و پرسش از آنان را دلیل و حجت رسول خود قرار دهد بلکه منظور آگاهی دادن و هشدار از طریق استدلال بر این مطلب است که تنها راه شناخت این فرض، شنیدن است؛ پس مادامی که دلیل شنیدنی وجود نداشته باشد، باید با این فرض، نظر قطعی داده نشود» (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۳، ص ۵۶۷).

علامه طباطبایی گوید:

«در واقع، قرآن در پاسخ به آنان از اسلوب استفهام استفاده کرده است؛ زیرا از ظاهر داستان روشن است که آنها نسبت به شبهه خود علم ندارند و نمی‌توانند ثابت کنند چنین وعده‌ای از خدا گرفتند و در کتاب خود نیز مطلبی در تأیید این شبهه ندارند. لذا آیه در سیاق انکار و توییح، شبهه آنان را ابطال می‌کند و در آیه دوم از طریق اثبات آنچه آنها منکر شدند، شبهه آنان را باطل می‌سازد. 'بلی' حرف جواب است که برای اثبات فعل منفی

ذکر شده است و در قبل می‌آید. در اینجا فعل منفی، گفته یهودیان است که می‌گویند: «...قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ...»، 'بلی' مفید اثبات است؛ یعنی بیش از آنچه تصور می‌کنند، گرفتار آتش خواهند بود و در واقع، آنان به سبب کفر و دروغ تا ابد در آتش جاودان می‌باشند» (طباطبایی، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۹۴).

«در سوره مبارک آل عمران، بار دیگر این شبهه مطرح می‌شود: 'أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيْقًا مِنْهُمْ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ \* ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتُرُونَ' (آل عمران: ۲۳-۲۴)، این آیه شریف می‌خواهد بفرماید، اهل کتاب از بغی و ایجاد اختلاف در دین دست بر نمی‌دارند، برای اینکه هر وقت به ایشان پیشنهاد می‌شود که تسلیم حکم کتاب خدا شوند، پشت می‌کنند و زیر بار نمی‌روند و این نیست مگر به سبب اینکه به این گفتار خود مغرور شده‌اند که می‌گفتند: 'لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ'، و خلاصه به چیزی مغرور شدند که هیچ سندی بر آن ندارند و آن را به خدا افترا می‌بندند و مراد از کسانی که نصیبی از کتاب دارند، همان اهل کتاب‌اند، و اگر فرمود: 'الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ...' و به جای آن فرمود 'أُوتُوا نَصِيْبًا مِّنَ الْكِتَابِ'، برای این بود که بفهماند آن مقدار اطلاعی که از کتاب دارند، همه معارف کتاب نیست بلکه مقداری از آن است و این بدان جهت است که همه کتاب خدا در دستشان نیست، کتاب خدایی که در دست دارند، تحریف شده است و در آن دخل و تصرف کرده و بیشتر اجزایش را از بین برده‌اند؛ همچنان‌که آخر آیه هم می‌فرماید: 'وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتُرُونَ'، به این معنا اشاره دارد، و به هرحال، مراد این است که اهل کتاب از حکم کتاب روی گردانند، به سبب یک عقیده خرافی که داشتند و آن را به خدا افترا بسته بودند و نتیجه‌اش این شد که به آن عقیده خرافی مغرور شوند و خود را از کتاب خدا بی‌نیاز بپندارند» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۱۲۴).

«ولیکن سؤال اینجاست که چگونه آیه شریف فرموده است: اهل کتاب فریب افترای خود را خوردند، و بدان مغرور شدند؛ مگر ممکن است که انسان فریب گفتار خود را بخورد؟ با علم به اینکه گفتارش دروغ و خدعه و باطل است. جواب این است که صاحبان گفتار غرورانگیز نامبرده، نیاکان ایشان بودند و فریب‌خوردگان اخلاف و نسل‌های بعدی آنان، و اگر در آیه شریف، هر دو را به اهل کتاب نسبت داده است، برای این بود که همه آن اسلاف و اخلاف یک امت بودند، و اخلاف، به اعمال اسلاف راضی بودند» (طباطبایی، بی تا، ج ۳، ص ۱۹۴).

«علاوه بر اینکه مغرور شدن به غرور خود، آن هم غرور به سبب یک افترای باطل، با علم به اینکه افترا و باطل است، و اقرار مغرور به اینکه خودم این افترا را بسته‌ام، از اهل کتاب و مخصوصاً از یهودیان دور نیست، برای اینکه این‌ها همان‌ها هستند که خدای متعال نظیر این‌گونه افکار و اعمال و بلکه عجیب‌تر از آن را از ایشان حکایت نموده، آنجاکه فرموده است: 'وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِغُضُنُّهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ \* أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ' (بقره: ۷۶-۷۷)؛ علاوه بر این، انسان آنچه می‌کند، بر طبق آنچه می‌داند نیست بلکه بر طبق آن ملکات خوبی و بدی است که در نفسش پدید آمده، و عمل را در نظرش زینت می‌دهد، همچنان‌که معتادان به تریاک و هروئین و سیگار و بنگ و... و حتی آن‌ها که معتادند به خوردن خاک و امثال آن، علم به مضر بودن آن دارند، و می‌دانند که این عمل را نباید مرتکب شوند، ولی باز هم مرتکب می‌شوند، به سبب اینکه هیئت و حالتی در نفس آنان پدید آمده که ایشان را به طرف آن عمل می‌کشاند، و مجالی برای تفکر و اجتناب برایشان باقی نمی‌گذارد، و نظایر این مثال بسیار زیاد است. اهل کتاب هم از آنجاکه تکبر و ستمگری و محبت به شهوات در دل‌هایشان رسوخ نموده، هر عملی را که انجام می‌دهند، بر طبق دعوت نفس است، در نتیجه، افترا بستن به خدا که عادت و ملکه آنان شده، همان باعث

غرور ایشان گشته، و چون این عمل ناپسند را مکرر انجام داده‌اند، کارشان به جایی رسیده که در اثر تلقین نسبت به عمل خود رکون و اعتماد پیدا کرده‌اند. علمای روان‌شناس هم اثبات کرده‌اند که تلقین هم، کار عمل را می‌کند، و آثار علم را از خود بروز می‌دهد. پس افترا که عملی باطل است، با تکرار و تلقین، ایشان را در دینشان فریب داده است، پس صحیح است که بگوییم اهل کتاب فریب خدعه‌های نفس خویش را خوردند. 'فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ...'، در این آیه تهدیدی است به اهل کتاب، وقتی که دعوت می‌شوند به پذیرفتن کتابی که بینشان حکم کند، اعراض می‌کنند، تهدید به عذابی است که به شکل وضع دنیایی ایشان است، در دنیا وقتی دعوت می‌شدند به کتاب خدا، تسلیم نمی‌شدند و تکبر می‌کردند، و نمی‌خواستند با همه انسان‌ها پیرو یک کتاب باشند، و یک کتاب همه‌شان را در تحت لوای خود جمع کند، ولی در آخرت، همه را یکجا جمع می‌کنند، و لذا فرمود: 'در روزی که زنده‌شان می‌کنیم'، و یا 'در روزی که مبعوثشان می‌کنیم'، بلکه فرمود: 'در روزی که جمعیان می‌کنیم'، آن هم در روزی که دیگر اعراض‌بردار نبوده و هیچ شکی در آن نیست، و خلاصه کلام اینکه از روز قیامت به تعبیر نامبرده تعبیر کرد تا بفهماند اهل کتاب و کفار نمی‌توانند خدا را به ستوه بیاورند. روز فصل قضا، و روز حکم به حق جمع می‌کنیم، و در آن روز هرکسی تمامی آنچه را که کرده، باز خواهد گرفت، بدون اینکه مردم در باز پس گرفتن اعمالشان ظلمی شوند (الزلزله: ۷-۸)، و وقتی مطلب بدین قرار است، عقلشان حکم می‌کند به وجوب پذیرفتن این دعوت، و اینکه اعراض نکنند، و از اظهاراتی که حاکی از این پندار است که خدا را به ستوه آورده و او را شکست داده‌اند، خودداری نمایند، برای اینکه قدرت همه‌اش از خداست، و وضعی که کفار دارند، ایام مهلتی و آزمایشی بیش نیست» (ترجمه المیزان، ج ۳، ص ۱۶۹).

و «مجمع البیان» از ابو عبیده جراح روایت آورده است که گفت:

«به رسول خدا(ص) عرضه داشتم کدام یک از مردم در قیامت عذابی سخت‌تر دارد؟ فرمود: مردی که پیامبری را بکشد، و یا مردی را به قتل

برساند که امر به معروف و یا نهی از منکر می‌کند؛ آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: 'إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ...'. آنگاه فرمود: ای ابوعبیده! بنی‌اسرائیل در یک ساعت از ابتدای روز، چهل و سه پیامبر را کشتند، عابدان بنی‌اسرائیل که این را دیدند، صد و دوازده نفر از آنان قیام نموده، کشتندگان انبیاء را امر به معروف و نهی از منکر کردند، و بنی‌اسرائیل همه آنان را تا آخر روز به قتل رساندند، و آیه نامبرده راجع به این واقعه است» (طبرسی، بی‌تا، ج ۲، ص ۷۲۰؛ سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۱۳).

و در «الدر المنثور» از ابن‌عباس روایت کرده است که گفت:

«روزی رسول خدا(ص) در بیت المدراس (محللی است که تورات در آنجا تدریس می‌شود)، بر جماعتی از یهود درآمد، و ایشان را به سوی خدا دعوت فرمود: نعمان بن عمرو، و حرث بن علی، پرسیدند: ای محمد! تو چه دینی داری؟ فرمود ملت و کیش ابراهیم(ع)، که دین او دین من است، گفتند: ابراهیم هم که یهودی بود، فرمود: تورات خود شما، بین ما و شما حاکم باشد، تورات را بیاورید و ببینید آیا ابراهیم را یهودی می‌دانند؟ یهودیان از آوردن تورات امتناع ورزیدند، در اینجا بود که آیه شریفه: 'أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ...'. نازل گردید» (سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۱۴).

قرطبی می‌گوید:

«نزول این آیه، به علت انکار نبوت پیامبر(ص) از سوی یهودیان است. آن حضرت(ص) به آنها گفت: بروید زود تورات را که اوصاف در آن آمده، بیاورید؛ آنها از این کار امتناع کردند» (قرطبی، ۱۳۶۴ش، ج ۴، ص ۵۰).

طبری گوید:

«بهترین قول در تفسیر این مطلب که به نظر من صحیح‌تر است، آن است که گفته شود: خداوند از گروهی از یهودیان... که نسبت به تورات علم داشتند، خبر می‌دهد و جایز است که درباره پیامبر(ص) و نبوتش باشد و جایز است

که درباره ابراهیم(ع) باشد، ولی به هر صورت، یهودیان از حکم تورات سرباز زده و امتناع ورزیدند و خداوند متعال ایشان را به جهت انکار آنچه در کتابشان بوده و پیمان شکنی‌هایی که کرده‌اند، تکذیب نموده است و درواقع، آنان به سبب کفر و دروغ تا ابد در آتش جهنم به سر می‌برند» (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۱۴۶).

عبارت «أَلَمْ تَرَ» استفهام انکاری داخل در فعل منفی است و «نفی النفی»، به معنای اثبات است. پس نفی عدم دیدن به معنای اثبات است؛ یعنی: به تحقیق حال این یهودیان را دیده‌ای و برایت یقین شده است.

بیان این سیاق برای افاده معنای تعجب از احوال آنان است و نیز برای توبیخ آن‌ها به سبب گفتارها و کردارهایشان و برای روشن ساختن حقیقت گفتار و اعمال آنان است. احبار یهود درواقع، به واسطه معارف کتاب خود، از حقیقت نبوت رسول(ص) باخبرند و صدق رسالت او را می‌دانند، اما از آگاهی خود بهره نمی‌برند و به تکلیف خود عمل نمی‌کنند بلکه طبق هوی و هوس عمل می‌کنند و نفع خویش را برمی‌گزینند. این عبارت سرزنش و نکوهش زیادی نسبت به یهودیان روا می‌دارد؛ زیرا با علم و از روی اصرار، حکم کتاب خدا را رها کردند. مقصود از کتابی که برای حکم دادن میان آنان بدان دعوت می‌شوند، «تورات» است و برخی گفته‌اند مراد «قرآن» است. نظر اول صحیح‌تر و بهتر است؛ زیرا هم اسباب نزول آیه، این را تأیید می‌کند و هم بیشتر مفسران بر آن تأکید دارند و تعجب از احوال آن‌ها و قطع عذر و بهانه آنان محکم‌تر و قوی‌تر صورت می‌گیرد. بعد از علم به اینکه باید به کتاب خداوند برگردند، بعید است راه هدایت را برگزینند بلکه به طغیان و سرپیچی ادامه می‌دهند. درواقع، بدین اشاره دارد که سرشت و طبیعت این قوم بر اساس روی برگرداندن از حق است. این ویژگی منحصر به زمان خاص نمی‌شود بلکه همواره و در همه زمان‌ها، چنین خصلتی ملازم آنان است. علت این روبرگردانی از حق و عدم پذیرش خیر، این است که آن‌ها مسئله عقاب را برای خود آسان کرده‌اند و معتقدند که برای مدت زمان زیادی عذاب نمی‌شوند. «ذَالِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا»، این گفته آنان درواقع، به نوعی از غرورشان و سبک شمردن وعده عذاب خداوند حکایت دارد. اینکه برای دین حرمتی قائل نمی‌شوند و



بی‌مبالات به معصیت و گناه دست می‌زنند؛ دروغ‌ها و خیالات باطل آنان در مورد مدت زمان کوتاه عقوبتشان، باعث غفلت آنان در دین گشته است و درنهایت، خداوند با اثبات اینکه ثواب و عقاب با توجه به ایمان و عمل صالح صورت می‌گیرد، درنهایت، نیز با بطلان این شبهه سخنان آن‌ها را رد و تکذیب می‌کند. بی‌شک در روز قیامت ناگهان غرورشان از بین می‌رود و به یکباره بطلان خیالاتشان روشن می‌گردد و به سبب گفتار و اعمالشان، با خلود در آتش جهنم مجازات می‌شوند.

### تحلیل

به نظر می‌رسد منطق قرآن کریم در برخورد با این شبهه یهودیان روشن می‌کند: یک. کسانی که کسب گناه کنند و آثار گناه سراسر وجودشان را بپوشاند، اهل آتش و در آن جاودان‌اند.

دو. صاحبان گفتار غرورانگیز، نیاکان یهودیان بودند، و فریب‌خوردگان اخلاف و نسل‌های بعدی آنان، و اگر در آیه شریفه هر دو را به اهل کتاب نسبت داده است، برای این بود که همه آن اسلاف و اخلاف یک امت بودند، و اخلاف، به اعمال اسلاف راضی بودند.

سه. دروغ‌ها و پندارهای باطل یهودیان در مورد مدت زمان کوتاه عقوبتشان، باعث غفلت خود آنان در دین گشته است.

چهار. خداوند ثواب و عقاب را با توجه به ایمان و عمل صالح می‌سنجد. پنج. احبار یهود به واسطه معارف کتاب خود، از حقیقت نبوت رسول (ص) باخبرند و صدق رسالت او را می‌دانند، اما از این آگاهی خود بهره نبرده و به تکلیف خود عمل نمی‌کنند بلکه طبق هوی و هوس عمل می‌کنند و نفع خویش را برمی‌گزینند. آنچه بر این اساس می‌تواند الگو قرار گیرد، این است که تمامی کسانی که گنهکارند، از طریق حسابرسی در قیامت به مجازات خویش می‌رسند و این اندیشه که به واسطه خودخواهی و فریب شیاطین به زعم خودشان، قیامت و حساب و کتاب برای چنین کسانی نیست، هیچ دردی دوا نمی‌کند، تنها خود این اشخاص به خدعه خویش فریب می‌خورند. لذا حقایق دین باید در وجود افراد نهادینه شود و جایی برای افکار پلید باقی نگذارد و این امکان ندارد مگر با پیروی کردن از فرمان‌های الهی قرآن کریم.

### نتیجه گیری

امروزه اسلام با موج بزرگی از شبهاتی که اغیار به ویژه یهودیان ایجاد می کنند، روبه روست و برای دستیابی به روش های صحیح در برخورد با این حملات پی در پی، نیازمند راهکارهای دقیق و مناسب است که با توجه به روش رویارویی قرآن با شبهه های یهودیان این امر حاصل می گردد که از همان ابتدا قرآن کریم خطر شبهه پراکنی توسط یهودیان و دیگران را گوشزد کرده است و چگونگی روش های برخورد با این معضل و فتنه های دشمنان دین اسلام را آموزش داده است و مسلمانان جهان باید از این موارد بهترین نتایج را برای مقابله با عملکرد کنونی قشرهای گوناگون در برابر اسلام بیاموزند و عمل کنند.

### کتابنامه

- قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.  
کتاب مقدس (۱۳۶۲)، تهران: انجمن کتاب مقدس ایران.  
آلوسی، محمود (۱۴۱۵ق)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دار الکتب العلمیه.  
ابن کثیر الدمشقی، الحافظ (۱۹۹۲م)، تفسیر القرآن العظیم، لبنان: دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزیع، ج ۲.  
همو (۲۰۰۶م)، تفسیر القرآن العظیم، لبنان: دار الکتب العلمیه، چاپ دوم.  
الباش، حسن (۲۰۰۲م)، القرآن و التوراة، لبنان، بیروت: دار قتیبة، چاپ دوم.  
استرآبادی، محمد بن قاسم (۱۴۰۹ق)، التفسیر المنسوب الی الامام العسکری، قم: مدرسه امام مهدی، چاپ اول.  
البغوی الشافعی، ابومحمد الحسین بن مسعود الفراء (۱۹۹۵م)، تفسیر الخازن (لباب التأویل فی معانی التنزیل)، لبنان، بیروت: دار الکتب العلمیه، چاپ اول.  
البیضاوی، عبدالله بن عمر (۱۴۱۸ق)، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، تحقیق: محمد عبدالرحمن المرعشلی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.  
الجزائری، ابوبکر جابر (۲۰۰۲م)، أیسر التفاسیر لکلام العلی الکبیر، المدینة المنوره: مکتبة الرشد.  
حبنکه الميدانی، عبدالرحمن حسن (۲۰۰۲م)، مکاید یهودیه عبر التاريخ، دمشق: دار القلم، چاپ هفتم.

حسینی شیرازی، محمد (۱۳۸۷)، دنیا با زیچه یهود، قم: انتشارات سلسله، چاپ سوم.  
الخلف، سعود بن عبدالعزیز (۲۰۰۶م)، دراسات فی الادیان الیهودیة النصرانیة، الرياض: دار اضاء  
السلف.

الزمخشري الخوارزمي، ابوالقاسم جارالله محمود بن عمر (بی تا)، الکشاف عن حقایق غوامض  
التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التأویل، نشر دار الفکر.

سمرقندی بلخی، ابواللیث نصر بن محمد بن احمد (۱۴۱۴ق)، تفسیر القرآن الکریم معروف به  
بحر العلوم، بیروت: دار الکتب العلمیه.

سیوطی، جلال الدین (۱۴۰۴ق)، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی.  
الصابونی، محمد علی (۱۳۸۵)، صفوة التفاسیر، ترجمه عبدالباری ابراهیمی، بیروت: المكتبة  
العصریة.

طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه  
مدرسین حوزه علمیه قم.

همو (بی تا)، تفسیر المیزان، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، تهران: نشر فرهنگي رجاء و مؤسسه  
انتشارات امیرکبیر، چاپ ششم.

طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن (بی تا)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، قم: انتشارات ناصر خسرو  
، چاپ قم، مطبعة امیر.

همو (۱۳۶۰)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه و تحقیق: رضا ستوده، ج ۱۰، چاپ اول، تهران:  
انتشارات فراهانی.

طبری، ابوجعفر محمد بن جریر (بی تا)، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، بیروت: انتشارات  
دار الفکر.

همو (۱۴۱۲ق)، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار المعرفه، چاپ اول.

طوسی، محمد بن حسن (بی تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: با مقدمه شیخ آقابزرگ تهرانی و  
تحقیق احمد قصیر عاملی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

عبده، محمد؛ رشیدرضا، محمد (۱۳۷۳ق)، تفسیر القرآن الحکیم (تفسیر المنار)، مصر: دار المنار،  
۱۹۵۴م، چاپ چهارم.

فخر رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر (۱۴۲۰ق)، تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب)، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

قرطبی، محمد بن احمد (۱۳۶۴ش)، الجامع لأحكام القرآن (تفسیر قرطبی)، تهران: انتشارات ناصر خسرو.

قطب، سید (۱۳۸۶)، فی ظلال القرآن، ترجمه مصطفی خرم دل، تهران: نشر احسان، چاپ دوم.